

باشد و محتاج طعام و نمون آن گردد و حاصل نمیشود بلکه حیاتی دیگر که بیان آن در متعلق سوال است بهم حاصل میگردد چنانکه حیات نامم که زنده است غیر حیات
 مستقیماست چه نوم یا چه مستقیم یعنی اطلاق حیات نامم که توان که همچنین حیات میت زنده اعاده غیر حیات می است و این حیات نامی
 اطلاق اسم موت از وی نیست بلکه امری متوسط میان موت و حیات است چنانکه نوم متوسط بود میان آن هر دو است
 ولایت و بدایت بر آنکه حیات مذکوره مستقر است بلکه دلالتش بر تعلق وی با بدن است و این همیشه متعلق می ماند اگر چه
 جسد بالی و دریده و متفرق و متقسم گردد و انتی و شیخ الاسلام ابن تیمیة رح گفته احادیث متواتر اند بر آنکه عود می کنند
 روح بسوی بدن وقت سوال و سوال بدن بلا روح قول طائفه است منهم ابن الزعفرانی و محلی است از ابن جریر و جوهر
 انکارش کرده اند و دیگران در برابر ایشان میگویند که سوال روح را بلا بدن است قاله ابن جریر و آخره و منهم ابن عقیل
 و ابن بجوزی و این غلط فاحش است و در نه قبر را ^{در بعضی احادیث} مر فوعه آمده من فارق الدنیا
 و هو سکران دخل القبر هو سکران فخرج له سکران ^{روى عن ابن عباس} و فی بیان ملک الموت سکران
 و یعیان منکر او نکیر سکران قال القسری و چون جنة الملکین بغایت عظیم است خلق کثیر را در جهت واحده در مدت واحده
 بخاطبت احد خطاب می توانند کرد و در جوابی که خطاب نیال میکنند که خطاب است نه غیر او و او تعالی او را از سماع جواب بقتیه موتی
 باز میدارد و انما المنکر للسؤال + ذوا ابتداء و ذوا اعتزال + پیشتر از ز منشری در تفسیر قوله تعالی النار یصیر
 علیها غدا و او عشیا گذشته است که بدان استدلال بر عذاب قبر کرده اند و در سوره طه در تفسیر قوله تعالی فان له
 معیشة ضحکا گفته اند عذاب القبر قاله ابو سعید خدری ابن القیم گفته و اما قول اهل بدع پس ابو ذیل و مرسی گفته اند
 که هر که خارج شد از سمیت ایمان وی معذب گردد در میان هر دو فتنه و مسئله در قبر واقع می شود و بیانی و پیشتر بلخی
 اثبات عذاب قبر کرده اند لکن از مؤمنین نفی آن نموده و برای اصحاب تخلیه از کفار و فساق بر اصول خود ثابتش
 کرده اند صامی گفته جریان فتنه عذاب قبر بر مؤمنین بغیر روح و روح بسوی اجساد است و حسن علم و تالم میت بلا روح
 جائز است و این قول جماعة از کرامیه است و بعض معتزله گویند که او تعالی موتی را در قبر عذاب میکند و در ایشان احداث
 الم یفراید و موتی آنرا نمیدانند چون بجز آن این الام را احساس کنند و دریا بند و سبیل معذبین از موتی همچو سبیل
 سکران و منشی علمیه است که اگر مضروب شوند و جدان الم نکنند و چون اعاده عمل نمایند احساس الم مضرب کنند و با معنی
 از ایشان را تا آنکه عذاب قبر کرده و منهم در بین عمر و یحیی بن کامل انتی و آری بنی شاخته شد که اطلاق قول نفی
 عذاب قبر از معتزله جمعا کما یبغی نیست و ناظم درین بیت اشاره بسوی نقل مسلمات میان علماء در عذاب قبر کرده
 که بر روح است یا بر بدن یا بر هر دو معا و در جمع اشتیاق درین مقام اسحاق کلام کرده و گفته **فصل**
 و اثبات عذاب للبت + لروح و جسمه فاستثبت + ابن القیم فرموده قول قائل که عذاب قبر بر جان است
 یا بر تن یا بر نفس و بدن هر دو یا بر بدن نه بر نفس یا بر نفس بر بدن و آیا بدن مشارک نفس است در نعیم و عذاب

یا نه پیش شیخ الاسلام احمد بن عبد کلیم بن عبد السلام بن تمیم حرانی روح گفته عذاب و نعیم بر بدن و نفس هر دو است
و باتفاق اهل سنت و جماعت نعم و عذاب بی شود نفس تنها از بدن متصل بدان و بدن متصل نفس پس عذاب و نعیم
بر هر دو درین حال مجتمع است چنانکه در روح تنها از بدن باشد و در عذاب و نعیم بر بدن بدون روح دوم قول مشهورست بر
اهل حدیث و سنت و اهل کلام و در مسئله اقوال شاذه است که از کلام اهل سنت و حدیث نیست فلانکه بنکرین و اهل
میگویند که عذاب و نعیم نمی باشد مگر بر روح و ابدان غیر متعمم و عذاب نزد ایشان کافران را جمیع مسلمین و قول بسیاری از
اهل کلام از معتزله و غیر ایشان که مقرب بخدا ابدان اند نیز همین است لیکن میگویند که این در برخی نیست بلکه نزد قیام
از چنانچه خواهد بود و این کار عذاب بدن فقط در برخی است و قول ایشان آنست که نعم و عذاب در برخی همین
ارواح است و چون روز قیامت شود روح از بدن جدا شود و معذب گردند و این قول را طوائف از مسلمین از اهل کلام
و حدیث و غیر هم گفته اند و همین است مختار بر این است این قول از اقوال شاذه نیست بلکه مضان بسیاری
قول مقرب عذاب و مقرب قیامت مثبت معاد ابدان و ارواح است لکن ایشان را در عذاب قبر سه قول است یکی آنکه
تنها بر روح است دوم آنکه بر هر دو است و بر بدن بواسطه او است سوم آنکه بر تنها بدن است و منضم باین قول است
قول مثبت عذاب قبری روح را حیات میگوید و ثانی را قول منکر عذاب ابدان مطلقا میگوید و از و چون اقوال شاذه
سه قول آمد قول ثانی شاذ قول کسی است که میگوید تنها روح منعم و معذب نیست بلکه روح همین حیات است و باین
قائل اند طوائف از اهل کلام و معتزله و اشعریه مثل قاضی ابی بکر و غیره و انکار میکنند بقا روح را بعد فراق بدن و
این قول باطل است و مخالف اصحاب و مثل جوینی و غیره بلکه بکتاب سنت ثابت شده که روح بعد فراق بدن باقی است
و نعم است یا معذب و چون اینهمه اقوال شناخته شد پس باید دانست که مذهب سلف امت و ائمه او آنست که است
بعد موت در نعیم است یا در عذاب و این روح و بدن هر دو را حاصل می شود و روح بعد مفارقت بدن منعم یا معذب
باشد و متصل میگردد و بعد از بدن احیاء تا و حاصل میشود و او را همراه وی نعیم و عذاب باز چون روز قیامت کبری
آید عاده ارواح با جسد شود و از گورهای خود برای رب العالمین برخیزند و سعادت ابدان متفق علیة مسلمین و یهود
و نصاری است بعد از ناظم روح اشارت بسوی حکمت و تعالی در سوال و جواب میت کرده و گفته قال الحلی
من الاصحاب + فی حکمة السوال اجواب + نام حلیمی ابو عبد الله حسین بن حسین بن محمد بن حلیم فقیه شافعی معروف
بحلی جرجانی منسوب بسوی جد خود حلیم بفتح حاء جمله است طلب علم کرد تا آنکه امامی معظم رجوع الیه و در الزهر
گردید در مذهب و جوه حسنه دارد و افاده ابن فلکان و در قول او من الاصحاب اشعار است بانکه وی بانی بر تقلید
شافعی و انتساب بسوی او بود با آنکه وی مدعی است بانکه وی بجهت ماته است و جز سنت و کتاب منسوب بسوی
غیر نیست و هر که چنین باشد پس همه مسلمانان اصحاب شافعی اند و گویا که ناظم این لفظ را بنا بر ادنی ملاست گفته

سوال و اجواب

و آنچه باعتبار تقلیدش قبل از اجتهاد وی باشد افاده و السیة العلامة محمد بن اسمعیل الامیری و مراد حکمت در اینجا حکمت الهی
در افعال و اقوال وی است و سید محمد بن ابراهیم وزیر تفسیر حکمت در ایشارح حق علی الخلق چنین کرده که معنی حکمت در اینجا
علم با فضل اعمال است و عمل کردن بقتضای علم مذکور و شناسش علم است بآنکه صدق اوست از کذب و عدل اوست از جور
و نیست خلاف در آنکه این حکمت است و رحق حکما و علما از مخلوقین و در اثبات این حکمت برای او تعالی و ابقا و آن
اشعریه خلاف کرده اند و حجاج و بجاج میان آنها و میان مثبت او و بطول کشیده و حجت با کسی است که اثباتش کرده است
حافظ ابن قیم گفته است که مخالف اشعریه اند در اثبات حکمت و در کتاب حاشی الارواح نوشته مجال علی احکم الحاکمین و
اعلم العالمین آن تکون افعال معطلة عن الحکمة و المصاح و الغایات العمیة و القرآن و السنة و المعقول و النظر و الآیات شاهدة
بظلال ذلک و در کتاب بحواب الشافی نوشته و ما قدر المدح قدره من نفعی حقیقة حکمة التي هی الغایات المحمودة المقصودة
بفعله و رجع التشتیت گفته و قد تقدیر الی نظره هذا القول شیخه من تیسیر روح و مانع فی اثبات الحکمة و الروایة علی من زعموا بالسلطة
سببوتة فی ایشارح و غیره و قد بسطنا فی کتابنا ایقناظ الفکره بمراجعة الفطرة و ذکرنا اوله المثبتین و النفات اذ عرفت
بذا ما ادوی الحافظ جلال الدین نجالی صاحب الاشعریة فی المسئلة فقد وفق لاصابة شاکلة الصواب او حکما قال السید محمد
انهم اذا تکلموا بالفطرة اثبتوا الحکمة انتهى گویم خلاف میان اشعریه و حنا بله در مسائل اعتقاد قریب بدوازه و سلسله است
من جمله آن یکی این سلسله اثبات حکمت است و صواب درین مقام همراه حنا بله است نه اشعریه و چون فعل انسان حکیم خالی از
حکمت نمی باشد بقول حکیم علی الاطلاق چه رسد بخلیت حکمت و نعمت نعمت و دامت دولته و عزت عظمت القدر بعد الموت
للانسان و هو الطريق للمقر الثاني انسان بشر گویند و احدا و انسی است بکسر و سکون نون و امن بفتح تین
و جمع اناسی وزن راهم انسان گویند انسان عین مثال مرفی در سواد را گویند و تصغیر انسان انیسان آید
و اناس لغتی و انسان است این عباس گفته اناسی انسانا لانه عبد الیه نفسی در قاموس گفته اول ناس اول الناس و طریق معنی
سبیل است مذکور و مؤنث هر دو آید جمع آن طرق است و این بیت بیان قول حسی است و جمع التشتیت گفته حق تعالی
بحکمت بالغة خود سه دار مقرر کرده دار دنیا و دار برزخ و دار قرار پس بر سرخ آنست که مراد بقوله تعالی است و من
در انصوح برزخ الی یوم یبعثون و رکشاف گفته ای امام حائل بنیم و بین الرجعة الی یوم البعث و در قاموس نوشته
البرزخ الحاضر بین الشیخین و من وقت الموت الی القیامة من باب دخل انتهى گویم معنی برزخ لغته همین حاضریان و شی است
و از وقت مرگ تا روز قیامت معنی شرعی است و عادت صاحب قاموس است که مخالف لغوی را با معانی شرعی مخلوط
میگرداند و این حرکتش منجم انتقادات اهل علم بروی است و تمیز دران کار مذاق است لا غیر مجاب در آیه موصوفه گفت
مجاب بین بیت و الرجوع الی البیاء تحقیق آنست که نفس چهار خانه است هر یکی از دیگری عظیم تر اول و اشکم ما درست
و درین خانه ضیق و حصر و ظلمات تلا ش باشد ظلمت رحم و ظلمت شیره و ظلمت بلطن و بنزد انسه ابن عباس و حکمت و سعید

بن جبیره و دم این دار دنیا است که در آن نشو و نما یافته و بدان مالون گردیده و کسب خیر و شر و اسباب سعادت و
 شقاوت نموده و با محبوب و مکروه آشنا و ملاقاتی گشته سوم در برزخ است و آن اوسع و اعظم ازین دار است بلکه نسبت به
 باین دار مثل نسبت این دار بسوی اول دار است چهارم دار قرار و آن جنت یا نار است و بعد از آن که امم دار نیست و او
 تعالی بقدرت و حکمت خویش نفس را ازین دور ملائطه طبقا بعد طبق نقل میکند تا آنکه منتی می شوند بسوی دارمی که جزوی
 صلح دیگر وارینند و در آن استقرار این نفس است و قبل آن در آن روز ساقر بود و در هر صحن قطع مراحل بسوی دار قرار
 میکردند و او تعالی را بنا بر حکمت خود در هر دارمی ازین دار با شانی و حکمی غیر علم و شان دار دیگرست فقهار که اندک احسن
 الخالقین فیها یکون الفحص عن ایمانه + ليعرج الروح الی جنانه + ضمیر فیه در اینجا برای قیامت است و این خارج به
 اغلب باشد زیرا که سوال برای سیت معلوم است خا سور باشد یانه و فحص یعنی بحث است و ليعرج علت فحص است
 لیکن مقید است بقول ناظم روح ان کان دامن الابرار او هوت ان کان فی الفجاء یعنی عروج
 روح بسوی بنان بعد بحث و تفشیش از ایمان بشری است که از یکو کاران باشد الکبر بالفتح من الابرار احسنی و الصالحون و الکثیر
الابرار الباصح ابرار و بررة ایشال بریر فویار و بکثیر منی خیرت بیشتر اختصاص ابرار عباد و زاهدان است قال سخا ان ابرار لفظی
 و بررسی است که همش از محقرات امور و مقام این دهور سامی گشته و نیایع حکمت از دلش نمایان شده و از مساکنت
 دنیا غافل گشته زیرا که روح مالون است محلی که در آن مطمئن بود پس هر که همت بلند و نیت رجبند در روح او ناظر بسوی
 رفیق اعلی است اولئک الذین انعموا الله علیهم من النبیر و العبد یقین و الشهداء و الصالحین حسن
 اولئک در فیه که روح او ارضی است و وی بنده در هم و دینار و نمید و لذات فانی است سقط او اسفل است یعنی
 در مهوه افتد اگر این معنوی عن الایمان بجملة بدکاران و فجارت و فجار جمع فاجر است و هو المنعش فی المعاصی و مقابله فجار
 یا ابرار تابع و قرأت است قال تعالی ان اذین لفظی و ان النجار لفظی و ان النجار لفظی و ان النجار لفظی و ان النجار لفظی
 ابرار لفظی علیین و هر که روح خود را خالص برای خدا ساخته روحش عرش است تا زل نمی شود بر ارض مگر برای بیات
 فقط بجز او تعالی سید علامه محمد بن اسماعیل امیر سیر فرموده این بزرگوار بیت تمام اشارت است بسوی مستقر ارواح بعد موت
 پس فکر آن با خلافت مردم در آن ناگزیر باشد زیرا که از همت است و حافظ این القیم برای وی مسئله استقل و کتاب الهی منصف
 ساخته خلاصه اش این است که مستقر ارواح ما بین موت تا قیامت کجاست در آسمان است یا در زمین و در جهنم است
 یا نه و در غیر این اجساد که در آن بقیم و مغرب می شدند و می شدند یا تنهایی باشد و این مسئله عظیم است مردم در آن کلام
 کرده اند و اختلاف نموده و نیست تلقی آن مگر زسمع فقط و اختلاف در آن بر این قول است اول آنکه قومی گفته اند ارواح
 مؤمنین نزد خدا و در جنت است شهداء باشند یا غیر شهداء و این وقتی است که کدام کبیره یا دین عابسل ایشان از جنت
 نبود و او تعالی ملاقات ایشان با رحمت و عفو فرماید و این مذہب ابوهریره و ابن عمر رضی الله عنهماست و حجت این قول

قوله تعالى ست فاما ان كان من المقربين فروح وريحان وجنة نعيم واين آية را او تعالى عقيب خروج روح
 از بدن بموت ذكر فرموده گويم و حديث طويل تميم دارى از آنحضرت صلوات الله عليه انه ان روح يخرج والملائكة حوله يقولون
 سلام عليكم اذ خلوا الله بك فكنتم تعلمون وذلك قوله تعالى الذين تتوفاهم الملائكة طيبين يقولون سلام عليكم
 فاما ان كان من المقربين في روح وريحان وجنة نعيم قال روح من جهة الموت وريحان من جهة
 به عند خروج نفسه وجنة نعيم اما وفيه ان الله تعالى يقول للملك الموت انطلق بروح وروح في سرد
 منضود وروح منضود وروح منضود وما مسكوب الحديث اخرجه ابن ابى الدنيا فى ذكر الموت وابو يعلى
 من طريق زبير القاشى عن انس عن تميم الدارى عن مسلم بن القيم كفته و امتحج کرده اند بکرميه يا ايها النفس المطمئنة
 ارجى الى ربك راضية مضية فادخلى في عبادى وادخلى جنتي وغير واحد از معاشش گفته اند
 كه اين سخن اورا نزد خروج از دنيا ميگويند و فرشته اين بشارت نوي ميرساند گويم سعيد بن جبير گفته اين كرميه نزد آنحضرت
 صلوات الله عليه شدا بوبكر گفت ان هذا منجى آنحضرت فرمود اما ان الملك سيقول لك عند الموت اخرجه عبد بن حميد بن
 جرير و ابن ابى حاتم و ابن مردويه و ابو نعيم فى الحلية و مثله اخرج الحاکم الترمذى فى نوادر الاصول من طريق ثابت بن
 عجلان عن سليمان بن عامر قال سمعت ابا بكر الصديق رضى الله عنه يقول قرأت عند رسول الله صلوات الله عليه الآية فقلت حسن
 هذا يا رسول الله قال اما ان الملك سيقول لك عند الموت و اين حديث دليلست بر فضل ابوبكر صديق رضى الله عنه
 در منشور و تفسير اين آيه روايت با آورده كه دلالت دارد بر آنكه اين كلام در آخرت گفته شود حافظ بن القيم فرموده
 اين منافي قول نزد موت و نزد بخت نيست و اين قول نجله بشرى است كه حق تعالى ارشاد کرده ان الذين قالوا
 ربنا الله شعوا استقاموا و اتنازل عليهم الملائكة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و ابشروا يا نجاة التي كنتم
 توعدون و اين بشارت نزد موت و در قبر و نزد بخت خواهد بود و با اول بشارت آخرت است نزد موت و بهلال
 کرده اند حديث كعب بن مالك ان رسول الله صلوات الله عليه قال انما نسمة المؤمن طائر تعلق فى شجر الجنة حتى يرجع الى جسده يوم
 يعشيه ابن القيم گفته و هذا من صحاح الاحاديث و ان لم يخرج صاحبها الصبح و نسمة در نجا بمعنى روح است و تعلق بفتح لام عرويه
 و هو الاكثر و لضم نيز خوانده اند و معنى كى است و هو الاكل و الرعى يقول تاكل من ثمار الجنة و ترعى و تشرح بين اشجارها طائفة
 مخالفة لآفة اين اوله كه مذکور شد معارض است سنت صحيحه بلا مدافع و هو قوله صلوات الله عليه اذ مات احدكم عرض عليه مقعده بالنعمة
 و العشى فان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان كان من اهل النار فمن اهل النار يقال له هذا مقعدك حتى يعشيك الله يوم القيامة
 قاله ابن عبد البر بعده گفته حديث كعب بن مالك مختص بشهداء است كه در حق آنها ارشاد شده و لا تحسبن الذين قتلوا
 فى سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فحين بدأ انا هو الله مفضل و نحو ان از آيات و
 احاديث ابن القيم فرموده نيست تنافي ميان اين هر دو حديث ذكر زير كه اين خطاب متناولست بر فرائد و شاميه

چنانکه حدیث کعب تناول شویید و غیره است پس با وجود عرض مقعد بروی صبح و شام روح او وارد آنها حینت میشود
 و از شمارش اکل میکند و اما مستعد خاص و وثیقی که از برای او میا ساخته اند و ذال است بران آنکه منازل و قصور و در شهرها
 که او تعالی برای ایشان اعداوش فرموده درین قنادیل است که بسوی آن ارواح ایشان در برنخ می آیند بلکه ایشان
 مقاصد و منازل خود را که در جنت است می بینند و مستقر ایشان درین قنادیل معلقه اعرش است چه دخول نام کامل در روز
 قیامت خواهد بود و دخول ارواح جنت در برنخ امری کمتر ازین امر است و نظیرش اهل شقا هستند که ارواح شان بگاد و
 بگناه معروض بر نار می شود و چون روز قیامت آید در منازل خود که بران عروض می شدند و آیند پس تمام ارواح جنت
 در برنخ چیزی دیگر است و تنعمش با ابدان روز قیامت چیزی دیگر و غذای روح در برنخ جنت کمتر از غذای او با بدن
 خود روز رستخیز است و لهذا معلقه اکل میکند و تمام اکل و لبس و تمتع وقتی باشد که ارواح با جسد باز گردانیده شوند روز
 قیامت و از اینجا ظاهر شد که میان هر دو حدیث در هیچ شیئی تعارض نیست و این قول که حدیث کعب درباره شهادت
 پس تخصیصی است که در لفظ دلالتی بران نیست بلکه محل لفظ عام بر یکی از اسمیات اوست چه شهادت نسبت عموم مومنین
 خیلی قلیل اند و آنحضرت صلعم این جزا را معلق بوضع ایمان ساخته و تعلیقش بشهید فرموده و تخصیص شهادت بآیات
 بنا بر تعظیم امر شهادت و حکم نمودن بر خاص حکم عام است نه برای تخصیص و قول دوم آنکه ارواح مومنین بفساد جنت برودند
 بهشت اند روح و نعیم و رزق جنت با ایشان میرسد و می آید و این قول مجاهد است و دلیل بران حدیث ابن عباس است
 قال قال رسول الله صلعم الشهداء علی باریق نهر بباب الجنة فی قبة خضراء يخرج علیهم رزاقهم من الجنة بكرة و عشیا اخره احمد
 و این منافی بودن آنها در جنت نیست زیرا که این نهر از جنت است پس ایشان در جنت اند اگر چه بقاع خود از جنت
 نرفته باشند پس مجاهدی دخول کامل از هر وجه کرده با آنکه ناظم ح در شرح صد و نوشته که حدیث ابن عباس از طریق
 ابن اسحق روایت برسد است و تصریح تجدیدش نکرده بجز گفته و شاید که مراد بشهید غیر مقتول فی سبیل الله است مثل
 مطعون و سبطون و غریق و غیره هم که نفس شهید بودن آنها وارد شده یا سایر مومنین صیغ الاطلاق شهید بر کسی می آید که تحقیق
 ایمان کرده و شهادت بجهتش داده چنانکه ابو هریره گفته هر یمن صدیق و شهید است گفته چه میگوئی گفت بخوانید
 و الذین امنوا بالله و رسوله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم و گفت بر این عازب فرمود
 رسول خدا صلعم مومنون متی شهداء و علی هذه الآیة و ابن القیم گفته عن ام کبشة بنت المعوذ قالت دخل علینا رسول الله صلعم
 فسألنا عن هذه الارواح فوصفها بوصف ابی اهل البیت فقال ان ارواح المومنین فی حواصل طیر خضر ترعى فی الجنة
 و تاکل من ثمارها و تشرب من انهارها و تاوی الی قنادیل من ذهب تحت العرش فتقول ربنا الحق ربنا انما و انما و قد
 و ان ارواح الکفار فی حواصل طیر سود تاکل من النار و تشرب من النار و تاوی الی حجر من النار یقولون لا تلحق بنا
 اخواننا و لا تو تنانما و عدتنا اخرجه ابن مندة و عن حمزة ابی حنیبل قال سئل النبی صلعم عن ارواح المومنین فقال فی

طیحه تسبیح فی اجنۃ حیث شارت قالوا یا رسول الله فارواح الکفار قال محبوبه فی یحییٰ خیر الطبرانی قول سوم آنکه ارواح برافینیه قبور خودی باشند و این نزد سید ابو عمر بن عبد البر است و دلیلش حدیثی است که از امامت عرض علیه تقدیر بالغذاة والعشی است و گفت این اصح چیزی است که از طریق اثر بسوی آن توان رفت نمی بینی که احادیث و اهل برنجینی ثابت و متواتر اند و همچنین احادیث سلام بر قبور و مثل حدیثی که لیسع قرع نخالم اذا تولوا عنه و حدیثی که یری مقعد من اجنۃ و النار و احادیث سوال ملکین و نحو آن ابن القیم گفته اگر مراد این قائل آنست که این امر لازم ارواح است و ارواح افنییه قبور را گاهی مفارقت نمی کنند پس این خطاست خصوص کتاب سنت از وجوه کثیره را و او است تقدیم متناها عفته و یاتی ما تعرفه و اگر مراد این است که احوالی ارواح برافنییه قبور می باشند و آنها را اشرف بر قبور خود است حال آنکه در سفر خود بوده اند پس این حق است و لکن نتوان گفت که مستقرش همین افنییه قبور است پس و اگر مراد اول است پس این سنت صحیح و آثار غیر مدافع که ذکرش گذشته و همه آنچه از اول مذکور گذشته متناول ارواح است که در جنت و در رفیق اعلیٰ است بنص و تحقیق آنست که ارواح برافنییه قبور و انسانی باشند بلکه آنها را اشرف و اتصال بقبر و فنا می آوست و جهت این اشرف و اتصال عرض مقعد بر آن نامی شود و سلام کننده خود را می شناسد و از آنست که ارواح شایا دیگر است در رفیق اعلیٰ در اعلیٰ علیین می باشد و اتصال دار و بیدن بروهی که اگر سلی سلام بر میت کند در چشم و سلام میکنند پس سلام کردوی در ملا اعلیٰ است و غلط اکثر مردم درین موضع از آنجا است که روح را از جنس اجسام معصومه اعتقاد میکنند که چون جسم در کانی رسید ممکن نیست که فوق سموات در اعلیٰ علیین باشد و بسوی قبر مرد و گذشته بر و سلام بر او از دست خود را بشناسد و خود در جای خویش بماند و ارواح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در رفیق اعلیٰ است و حق تعالی او را باز میگردد و آنکه تا در سلام بر مسلم بر قبور می علیه السلام فرماید و صحابه سلام میکردند بر شهدا را احدی آنکه ثابت شده که ارواح شان در جنت است می چرد هر جا که میخواهد و می شنود سلام کسی که بر گور آنها سلام میکنند پس یا سریتی است که و الانتقال است مثل لمح بصر یا آنکه متصل بقبر و فنا او است مثل شعاع شمس و جسم او و ثابت شده که روح نام معصوم میکند تا آنکه می رود هفت طباق را و سجده میکند بر روی عرش پسترباز گردانیده می شود بسوی جسد خویش در ایسز زمان همچنین روح میت را ملائکه بالامی برند تا آنکه تجاوز سبع سموات می شود و او را پیش او تعالیٰ اساده می نمایند پس سجده میکند و تقاضی می شود که شاه او و آنچه او تعالیٰ بر او وی از جنت اعداد ساخته است فرشته آزلوبوی می نماید و مشا بده می کند پسترفرد می آید و حاضر می شود غسل و غسل و دفن خود را این بنده از حدیث طلحه بن عبد الله روایت کرده که گفت اروت عالی بالغایت فا در کنی اللیل فاویت الی قبر عبد الله بن عمر بن حزم فسمعت قراوة من القبر یا سمعت احسن منها فحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فذکرت له ذلک فقال ذاک عبد الله لم تعلم ان المدبض ارواحهم فجعلها فی قنادیل من زبرجد و یاقوت ثم علقها وسط اجنۃ فاذا کان اللیل ردت الیهم ارواحهم فلا تزال كذلك حتی اذا طلع الفجر ردت ارواحهم الی مکانها الذی کانت به پس در حدیث بیان

شرح انتقال ارواح آنها از عرش بسوی شری است و از شری بسوی مکان خود و این روح انسان در تمام است می رود و هر جا
 که خدا میخواهد و حال آنکه باقی در تمام است و این شده از بعضی اهل علم کلامی حسن ذکر کرده و گفته نفس ممتدی شود از منخران انسان
 و عاقل در بدن است و اگر روح با کلامیه خارج گردد و بسیر و مثل سران که اگر میان او و فتیل تفریق کنند منطقی شود نمی بینی که
 ترکیب نار و فتیل باشد و ضو و شعاع او در خانه همچنین روح از منخران انسان در تمام و راز گشته تا آسمان می رسد و در بلاد
 میگرد و دوبار روح موتی متقی می شود پس اگر این منام از کسی است که عاقل ذکی صدوق است و در قیظہ التفات بسوی
 اباطیل نمیکند و وحش باز گشته بودی صدق بسوی دل او می شود از آنچه او تعالی او را نموده و اگر از کسی است که خضعیت
 و محب باطل است وی را در خواب آنچه از خیر و شری نماید و وحش بسوی او چنان بر میگردد که گویا هیچ شئی را ندیده زیرا که
 وقوع روح او بر محاریق شیطان و باطل بود و چنانکه در قیظہ او را اتفاق می افتاد و چه وی خلط حق باطل کرده قول
 چهارم آنکه ارواح مؤمنین نزد خداست و این قول کسی است که تا در کتب کلامی قرآن کریم حیث یقول الله تعالی
 احیاء عند ربهم یرزقون و جنت نزد خداست و گویا که این قائل اعتقاد کرده که این عبارت سلمه و اذوق است
 و اوله این قول مذکور شده حاجت استیفاء آن در اینجا نیست زیرا که معاد این قول بسوی قول اول است و قول پنجم آنکه
 ارواح مؤمنین در جنت اند و ارواح کفار در نار و این قول موافق قول اول است در آنکه ارواح در جنت اند و
 کلام بر ارواح کفار خواهد آمد قول ششم آنکه ارواح مؤمنین در جایبه اند و ارواح کفار در برهوت و این بمقام
 از اهل سنت است و این بر دو نام و دو موضع است و مروی است از جماعه از صحابه بود او از حدیث عبد الله بن عمر آورد
 که ان ارواح المؤمنین تجتمع بالجابیه و ارواح الکفار فی سجنه بحضرموت یقال لها برهوت گویم جابیه قریه در وسط
 و برهوت چاهی درین و در حدیث علی رضی الله عنه آمده خیر بیر فی الارض زعزم و شر بیر فی الارض بیر برهوت بیر فی
 حضرموت و ذکران فیه ارواح الکفار و فی روایه عنده البعض بقعه فی الارض وادی حضرموت فیه بیر یقال لها برهوت
 فیه ارواح الکفار و فیه بیر ما بالانهارا سودکانه قیچ تاومی الیه الموام اخره بود او و غیره و این منده بسند خود تا
 ابان بن تغلب آورد که مروی گفت شبی در وادی برهوت بودم گویا در آن اصوات مردم مشور شد میگویند یاد و
 یاد و می پس حدیث کرد مروی از اهل کتاب که این دو منفرشته است که ارواح کفار در نظر اوست این القیم گفته
 اگر مروان بن عمر جابیه تشبیه و تشبیه است یعنی آن ارواح در جای فراخناک مابا جابیه فراهم میگرددند بنا برست طیب
 هو پس این قریب است انتهى گویم همچنین در مقابل جابیه می توان نمید که مراد برهوت تشبیه بجای سنگی است
 پس این هم قریب باشد و رند برای جابیه و برهوت تا سندی از حدیث مرفوع نباشد در خود پذیرائی نیست قول مرفوع
 آنکه ارواح مؤمنین در آسمان مرفوع در علین است و ارواح کفار در سجن در زمین مرفوع و این قول همانرا از سلف و
 خلف است و دلیل له قوله اللهم الرفیق الاعلی و اما حدیث دیگر نیز زوال بر این قول اندر کن و الاست برت قریش

و آنها در آنجا نذرند بلکه صعودش تا آنجا برای عرض رب است و کتابش در علیین یا همین نوشته بسوی قبر باز پس
 می نمایند برای مسئله ملکین پستتر عود بمقر خود که آنجا ارواح اهل جنت در حواصل طیر خضر موعاند میکنند کما سلف
 قول هشتم آنکه ارواح مومنان در برزخ زمین است میروند و هر جا که میخواهند و این مروی است از سلمان فارسی برزخ
 حاجز میان دوش را میگویند گویا مردان و زنان میان دنیا و آخرت است که آنجا هر جا که میخواهند آمد و شده میکنند
 و این قول قوی است زیرا که وی مفارقت دنیا کرده و در لوج در آخرت نموده بلکه در برزخ میان هر دو است پس
 ارواح مومنین در برزخی است که در آن روح و ریحان و نعیم است و ارواح کفار در برزخ صنیق است که در آن غم و
 عذاب و الم بوده است قول نهم آنکه ارواح مومنین بر دست راست آدم اند و ارواح کفار بر دست چپ وی
 علیه السلام و بنابر حدیث صحیح فی الامری و فیما ینزلهم را هم کذا کما اخرجه البخاری و فیما ینزلهم صبر آدم علیه
 السلام فی السماء الدنیا فقال لهم حی البی الصالح و الالب الصالح قلت یحیی بن یزید قال هذا آدم و بنوه الالاسوده عن یسینه و شمال
 نسیم بنیه فاهل الیسین من اهل الجنة و الالاسوده التي عن شمال اهل النار فاذا انظر عن یسینه ضحک و اذا انظر قبل شماله یکی
 پس بخدیث دلیل قول تاسع است لیکن در آن دلالت صریح بر آنکه یسین و یسار آدم مستقر جملة ارواح ابرار و فجار است
 نیست بلکه دلالتش بر همین قدر است که اولاد او دو گوناگون اهل جنت و اهل نار و از دیدن اول شاد و از دوم باکی میشود
 و لهذا استفسال کرده اند بر بخدیث حافظ ابن حجر جرح در فتح الباری گفته ظاهر حدیث آنست که ارواح بنی آدم از اهل جنت
 و نار در آسمان اند و این شکل است قاضی عیاض گفته آمده است که ارواح کفار در یسین و ارواح مومنین منعم در جنت اند
 یعنی پس قسم در آسمان دنیا مجتمع می توانند شد و جواب داده که کتب که معروض می شوند بر آدم پس وقت عرض مصداق
 هر و بنی صلی الله علیه و آله و سلم شده باشد و کتب که جنت یسین آدم باشد و نار از شمال او و آدم را کشف آن هر دو
 کرده باشند و محتمل که مراد نسیم مرسیه باشد که هنوز در اجساد ندر آمده و مخلوق است قبل اجساد و مستقرش از زمین شمال
 آدم است و اخبار بصیرت آنرا کرده و لهذا بنظر بسوی یسین است بشیر و بسوی شمال حزین میگردد و در جای دیگر گفته محتمل
 که مراد ارواحی است که بیرون می آید از اجساد و عرض کرده میشود بروی نزد خروج نه آنکه مستقر می شود نزد آدم
 و از دیدن آدم آنها را لازم نمی آید که فتح ابواب سما شود پس معارض قول او تعالی لا تفتح لهم ابواب السماء بنا شد و این باره
 ارواح کفار است انتمی و بر هر تقدیر در حدیث دلالت نیست بر آنکه مستقر ارواح یسین و شمال آدم است بجز حفظ
 ابن القیم احوال دیگر باره استقرار و دفع آنها ذکر کرده که حاجت سردش بعد ظهور قول اول نیست و همین است اشارتیه
 جلال سیوطی در بیات مستقر ارواح ابرار که آنکه ارواح مذکوره متفاوت اند در محل احد نیستند قال ابن القیم ارواح
 متفاوتة فی مستقرها فی البرزخ اعظم تفاوتة فمنها ارواح فی علیین فی اللماذ الاعلی و علی ارواح الانبیاء و صلوات الله علیهم
 و هم متفاوتون فی منازلهم کما را هم البی صلی الله علیه و آله و سلم ارواح فی حواصل طیر خضر تسبح فی الجنة حیث شاد

و همی ارواح بعضی شهدای اجمعین بل من الشهداء من یحیی و یدن و دخول الجنة لدین او غیره کما فی المسند عن عبد الله بن
 محمد بن جعفر ان رجلا جاء الى النبي صلوات الله علیه فقال يا رسول الله اني قتلت في سبيل الله فقال الجنة ثم ولى فقال الا الله بن جابر بن
 به جبريل انفا و منهم من يكون محبوبا على باب الجنة كما في الحديث الآخر ان صاحبكم محبوبا على باب الجنة و منهم من يكون
 محبوبا في قبره حديث صاحب الشكوة التي عليها ثم استشهد فقالوا اينها الجنة فقال النبي صلوات الله علیه اني انفسى میده ان الشكوة التي
 عليها تستقل عليه في قبره ناراً و منهم من يكون مقرباً بباب الجنة كما في حديث ابن عباس ان الشاهد على بارق نهب بباب الجنة
 في قبة خضراء يخرج لهم رزقهم من الجنة بكرة و عشية رواه الامام احمد و هذا بخلاف بعض من اميطا بس حيث ابدله العبد من يد
 جناحين يطير بها في الجنة حيث شاء فهذا الكلام في ارواح الابرار و اما ارواح كفار پس ناظم روح افاده کرده که آنها در
 هوه باشند و گذشت که هوه زمین مفاک را گویند و معروف در مقارن ارواح کفار بعد موت کلام است بر حسب حادث
 دارد و درین باب یکی آنکه محبوبانند در سجن و کعب جبار چنین را بارض سابعه سفلی تفسیر کرده اند صاحب المبارک فی الزهد
 و عبد بن حمید و ابن المنذر من طریق سی بن عطية عن ابن عباس عنده قوم آنکه در حواصل طیسر سودا اند میخوردند و آشامند
 از نار چنانکه در حدیث متقدم وارد شده سووم آنکه در چاه بیروت بارض حضرت موت اند و بقی اقوال مردوده و ظاهر
 و الله اعلم انست که مستقرش مختلف است و بر هر تمهید یکا هم سو طی در اشارت بسوی مستقر صحیح است و باجمه حکمتی که
 حلیمی در سوال و جواب قیفر ذکر کرده آن حکمت تمیز خبیث از طیب و رفع طیب بسوی جنات و وضع خبیث در مهوای
 ارض سابعه سفلی است بعد و ذکر مثلی برای این حکمت کرده و گفته دهو نظیر قفد فی الحشر مستعرضا اعاله
 فی الجسد یعنی سوال در قبر مثل توقیف مکلف در حشر است و باب حکمت که آن تمیز خبیث از طیب باشد در حال
 حیات اما ش بر روی در جسد و عمل شامل قلب لسان و ارکان همه است یعنی آنچه در دنیا شیر و شیر کرده پیش او آید
 در شرف الباری گفته جسد بفتح جیم است و کسرتن جائز گویم این هر دو لغت مشهور اند این سکیت و جوهری و نودوی غیر
 نکاتش کرده اند و در جسد حشر جناس خلی است و جسد صراط را گویند و آن مدد دست بر پشت جهم باریک تراز موی
 و نیز تراز تیغ و این جسد محل مرد و محل حساب و میزان است و بر میزان دو کفه منصوب اند همین جسد جانب مثبت
 و بسیارش جانب نار فضیل بن عیاض گفته با رسیده است که صراط پانزده هزار ساله راه است پنج هزار ساله صعود و
 پنج هزار ساله مستوی و پنج هزار ساله بیسوط است نمیکند و ازین مگر ضامن نزول لاغرا خوف خدا عزوجل آری
 توره از کثرت اسباب بر خود تنگ میداری و سبک روحان چو بوی گل فرو بستن بملها و در بان عالی گفته صراط
 موی از اجفان مالک خازن نار است و الله اعلم و باجمه نووی در شرح مسلم گفته قد اجمع السلف علی اثباته و هو جسد
 علی متن جنم علیه الناس کلهم فالنسون نخون علی سبب عالم و الآخرون سیقطن عافانا الله لکریم انتهى گویم و کلام
 ناظم تمهید است بر آنکه گذر نکنند بر صراط مگر موحدین موزن باشند یا منافق چنانکه سوال در قبر نیز هم چنین باشد بوجه آنکه

حکمت سوال در قبر و عبور در سیر یک چیز است که تمیز خبثت از طیب باشد و همین است مقتضای احادیث صحیح
نیز چه در صحیحین است از ابو هریره مرثیة علی بن ابي طالب علیه السلام یوم القیامة ثم یقول من کان یعبد شیئاً فلیتبعه فیتبع من کان
یعبد الشمس و من کان یعبد القمر فیتبع من کان یعبد الطوائف فیتبع من کان یعبد الطوائف فیتبع من کان یعبد الطوائف فیتبع من کان یعبد الطوائف
نیات هم بعد فی غیره مرة التي یعرفون فیقول انما یکلم فیتقولون انما یعبد منک هذا کاننا حتی یاتی ربنا فاذا انما
ربنا و انما یعبد منک فیقول انما یکلم فیتقولون انما یعبد منک فیتبعونک و یضرب جبر جهنم قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم و فیها کما یب مثل شوك السواکن غیر انما لا یعلم قد غطها الا الله تعالی فخطف الناس باعمالهم من الموثوق
بعماله و منهم المخدول ثم یجوا ی بیث و مثل این حدیث شیخین و حاکم و دارقطنی از حدیث ابی سعید خدری اخراج کرده اند
و در این زیادات است از انجمله آنکه فرمود و اجسد بر حفته منزلة علیها کلا لیب و خطا طیف و حاکم مقلطیه و از انجمله آنکه فرمود
علیها کالبرق و کالطرف و کالریح و کالطیر و کاجا و اید نیل و الکراب فتلج مسلم و مخدوش مرسل و مکدوش فی جهنم
حتی یر آخرهم فینسحب سحاب سیدو طی این ساد و بد و سافره بطوله سوق کرده و مثلاً از حربه الدارقطنی و حاکم و صحیح البیهقی حدیث
ابن مسعود و فیها انهم یعطون نورهم علی قدر اعمالهم من یعطی لوزة مثل النخله بمیدنه و منهم من یعطی دون ذلک بمیدنه حتی
کیون آخر ذلک یعطی نوره علی ایهام قدمه یعنی مرة و یعطی مرة فاذا انما قدم قدمه و اذا اطلق قام فیرون علی الصراط
کذا السیف حفته منزلة فیقال انجو علی قدر نورکم فمنهم من یرکان ففاض الکوکب و منهم من یرکان لظرف و منهم من یرکان لریح
و منهم من یرکان لرجل و یریل ما فیرون علی قدر اعمالهم حتی یرکان لظرف و منهم من یرکان لظرف و منهم من یرکان لظرف و منهم من یرکان لظرف
یعبر یدیا و یعلوا اخری و یطیر رجلاً و یعلق رجلاً فقیب جو انبه النار فلا یزال کذا کتی تخلیص فاذا اخلص و قف علیها
و قال احمد بن محمد بن نجابی منک الحدیث این را نیز سیدو طی بطوله و بد و سافره آورده گویم منزلة بر وزن مفعلاً از زل
یزل بمعنی زلزل است یعنی لغزش کرده و مدحضه از وحض بر وزن بمعنی منزلة است و کلا لیب جمع کلوب باشد یعنی آبرج
باشد و خطا طیف جمع خطا و بمعنی کلوب است کما فی النهایة و حاکم جمع حاکم بمعنی خاسخت و مقلط خاری را گویند که در
عرض و اتساع باشد و خدش خراشیدن جلد است بچوب و مانند آن و معنی مخدول مرمری مصرع و یل مقطع یعنی از کلا لیب
و مکدوس بسین نهله بمعنی مدفوع در نار کما فی النهایة و بشین معجمه بمعنی سوق شدید است حافظان حجر گفته عن سعید بن ذریع
قال بلغنا ان الصراط ادق من الشعر لبعض الناس و لبعض الناس مثل الوادی الواسع اخرجه ابن المبارک و ابن ابی الدنیا
الا انه مرسل او مشتمل لا یصح و ابو نعیم از سهل بن عبد الله استری آورده که گفت من دق علیه الصراط فی الدنیا عرض علیه
فی الآخرة و من عرض علیه الصراط فی الدنیا دق علیه فی الآخرة تا ظلم این روایت را در بد و سافره ایراد کرده و در مجمع
نوشته المراد بمن دق علیه فی الدنیا من وفق لاتباع فسلك مسالك الهدی و سبته اتسع له الصراط و من توسع فیها لاریضاً
الدق علیه الصراط فی الآخرة انتهى و توان گفت که اعمال اعراض اند و عرض و حشر و تصورش بصور اجسام تصورست

زیرا که اعمال و معانی همه مخلوق خداست و آنها را نزد او تعالی صورتهاست اگر چه ما آنرا مشاهده نمیکنیم و ارباب
 حقائق نفس کرده اند بر آنکه یکی از انواع کشف و قوت بر حقائق معانی و ادراک تصورش بصورت ایسام است و احادیث
 صحیحه شایسته بصورت ایام و لیالی و قرآن و اسلام و احرام و جزآن از آنچه در محل خود بسبب است و این جناب بسیار نامند
 و اقوی آنها حدیث حشر ایام است که هیچ وجه تاویل پذیر نیست و در صحیح آمده لما خلق الله لحم قامت فضالت به مقام
 العایذ بک من القطیعة و در اینجا اخبار است بمخلوق و قائم و قابل بودن رحم و این همه از صفات اجسام است و تاویل
 در آن غیر صحیح شیخ عبدالغفار قوسی در کتاب التوحید گفته المعانی تمسک و لا یتمتع و ذلک علی قدرة الله تعالی صدور
 فی ایام الصبح ان الموت یوتی به فی صورة کبش امل فیندیح بین الجنة والنار قال و اخبرنی فقیر کانت به سعة فسال
 الله ان یریه تک السعة قال فکنت اراها مثل اجمرة تاتی الی و تعوض فی کتفی و انا انظر الیه حتی تنتهی الی الیه قال
 عند ذلک فاذا خرجت انظر الیه حتی تطیر فیکن عنی السؤال و اخبرنی الشیخ عبدالمنوفی عن فقیر قال لما کان الغدا کنت
 لا اشبع فدعوت الله فریت فی معدتی شیئا کالسطن کلما نزلت لقمته فتح فاه فالتقما و انا انظر الیه و اخبرنی فقیر
 انه کان یرى النوم حین یتیرکانه سجادة اودخان قال و اعرف فقیرا کان یرى الرحمة لما تنزل عند قراءة القرآن الذکر
 کبیاض القطن منتشره و فی اللطافة لطف منتهی و مقاتل و کلبی گفته اند که او تعالی موت را در صورت کبش امل آفریده
 و او را چهار جناح است جناحی زیر عرش و جناحی تحت تری و جناحی در مشرق و جناحی در مغرب و فرمود او را موجود
 شو پس موجود شد و فرمود و ظاهرش و ظاهرش ظاهر شد برای عوایل علیه السلام هر گاه که تجسد اعمال و تجسم معانی مخصوص
 احادیث صحیح و ثابت بکشفیات و تجربیات جماعه شرعیه است انکارش گاهی از اهل علم و دین نیامده است و الله
 علی کل شیء قدیر و قول ماظم که سوال ملکین نظیر وقفه محشر است شاید اشارت بچیزی است که در صدر احادیث متقدمه
 و هونی روایه احکامه ان قال فیبعی من کان یعبده من بروفاجرو ذلک حین یتسقط المشکون فی النار فیبعی الموجدون
 فیقولون قارتنا الناس فی الدنیا و نحن کنا الی صحبتهم احوح الی ان قال فیکشف لهم عن ساق فیسجد له کل مؤمن و مؤمنه
 کان یسجد له ریاء و سمعه فیزهیب کما یتبع فی ظهره طبقا و احدا زاد احکامه کلما اراد ان یتسجد فیرفع علی قفاه احدیث و درین
 باب روایات مطوله است در تفسیر در مشهور در سوره نون زیر قوله تعالی یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود
 فلا یتطیعون الایه باید دید گوئیم کشف ساق و حجی و نزول و ید و جزآن از صفات که در کتاب بیست و هفت
 رسیده علم آن مفوض بوی سبحانه و تعالی است و تاویل آن و صفتش از ظاهر کفر با ضلالت است و نیست تکلیف
 مگر با بیان آوردن بدن و جاری ساختنش بر ظهور هر دو لولائش بر وفق لغت عربیه بدون تمثیل و تخیل و این مذہب
 سلف است و ائمه اوست و اهل رای و کلام که جاده تاویلش می سپردند از تنزیه باری تعالی گمان میکنند و
 دفاتر طویل و را شبات مختار خود سیاه کرده اند و ائمه حدیث و آثار را بطعن تجسیم با حقا در حجاب بلکه گرفتار فضال

از طریق مستقیم اند و این مذهب خشونت بعقارب و حیات و اندک موفق آمدیم بر آنکه مراد ما درین عاجز میان ایشان
 ناظم و نظم نیست یعنی مراد او توقیف شان برای ابتلا همین توقیف است که قبل عبور حسی باشد و نظم دال است
 بر آنکه سوال نخواهد بود مگر برای مؤمن و منافق چنانکه صراط هم جز برای این هر دو نخواهد بود و این مذهب جماعه از
 اهل علم است گفته اند که کافر مبطل جاحد را سوال از رب و دین نبی تکلف بلکه سوال از اهل اسلام رود لیکن قرآن
 و سنت دلیل اند بر عموم سوال قال تعالی بیثبت الله الذین احلوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة
 و یضل الله الظالمین در صحیح آمده که نزول این آیه و باره عذاب قبر است و در صحیحین است ان العبد اذا وضع
 فی قبره و تولى عن اصحابه انه لیسمع قرع نعالم و ذکر الحدیث زاد البخاری و اما المنافق و الکافر فیقال له ما کنت تقول فی
 هذا الرجل فقیقول لا ادری کنت اقول کما یقول الناس الحدیث و روایت بخاری همچنین بجزء و اوست و اما المنافق و الکافر
 و احادیث درین باب بسیارست در فتح الباری موق آساکرده و درین احادیث چنانکه دلالت بر سوال منافق و کافر
 در قبر است بچنان دلالت برین معنی است که ایشان در جواب سوال اخلاقی تقلید خواهند کرد و اقرار عدم درایت خود
 خواهند نمود و این تقلید سبب عذاب و هلاک ایشان خواهد گشت و نعوذ بالله من جمیع ما کره الله و باجماع در فتح الباری
 بعد ذکر احادیث این باب گفته فاختلاف هذه الروایات لفظاً و معنی و هی مبنیة علی جمعة علی ان کلام المنافق و الکافر
 یسأل و سید علامه محمد بن اسماعیل گفته المراد منه یقول الکافر کما یقول الناس یعنی ناسه هم الکفار و المنافق کما یقول
 ناسه و هم المنافقون و ناظم افاده کرده که حاکمی گفته حکمت در سوال فخص از ایمان عبودیت و عدم ایمان و است و بعدش خبیث
 از طیب ممتاز گردد و پسر اشارت بسوی حکمتی دیگر کرده و گفته و قال اخرون لما ارسلنا نبینا بالسیف
 رحمة الی یعنی غیر حلیمی در بیان وجه حکمت سوال از مقبول چنین گفته که پیغمبر با صلوات الله علیه سلم رسال بسوس
 ثقلین است از انس و جن پس علت رسال که رحمت است ما خود از قول تعالی است و ما ارسلناک الا رحمة
 للعالمین و عطا سعید بعد رسال با رحمت است عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلعم انما انا رحمة مهداة اخرجه
 البیہقی فی الدلائل زنجشیری در کشف گفته الا رحمة لانه جاء بالیسعد بهم ان اتجوه و من خالف ولم یتبع فمات فی الآخرة قبل
 نفسه حیث ضیع نصیب منها و قیل کونه رحمة للفقار من حیث ان عقوبتهم اخرت بسببه و امنوا به عذاب الاستیصال انتهى
 ابن عباس در کریمه مذکوره گفته من آمن تمت له الرحمة فی الدنیا و الآخرة و من لم یؤمن عوفی ما کان یصیب الامم فی عاجل
 الدنیا من العذاب من الخسف و المسخ و القذف و عن حکمة قال قیل یا رسول الله لا تلعن قریشاً ما اتوا الیک
 قال لم یبعثنا انما بعثت رحمة قال تعالی و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین احتج به عبد بن حمید
 اظهر قوم من عظیم الخوف و ایمانهم خلافت کافی الجوف و عمده اجزاء ایمان تصدیق قاست و آنانکه
 از خوف انفس و اهل و اولاد و اسوال خود و انما اسلام خلاف آنچه در دل بود کرد و ندانند فقیهین از میگویند با فواه خود

آنچه در دلهای شان نیست از ترس قتل زیرا که او تعالی رسول خود را امر فرمود بقتال مردم تا آنکه لا اله الا الله گویند
 و حساب آنها بر خداست فقیض الله لهم فتانا + فی القبر حین یفتن الانسانا + لکی یمیز المؤمن الصادق
 من معنای اذکان قبل لودین + یعنی حکمت دیگر در سوال میت تمیز مؤمن صادق از منافق است و این حکمت
 را حکیم ترمذی ذکر کرده و گفته امی که قبل این است بودند آنها را رسول ضامی آمدند پس اگر اطاعت رس کردند آنها را اگر
 نپا نمودند رسول از ایشان اعتزال میکردند و کفار میگرفتند و مجمل میشدند آنها بعباد و چون خدا محمد صلعم را فرستاد
 عذاب را از ایشان بازداشت و مقبول شد اسلام از کسی که اظهارش کرد خواه کفر یا پیمان دارد یا نه و چون مردند
 برای ایشان نعمتان در قبر بر گماشته شد تا از دل ایشان بهوال برآیند و ممیز شود خبیث از طیب ثابت و ثابت شود
 مؤمن بر قول ثابت و کراه شود از ظالمان ذکره الحافظ فی فتح الباری گویم این حکمت در حق اهل عصر نبوی تمام است
 زیرا که در آن وقت نفاق موجود بود و بعد آن عصر نفاق منضم غیر موجود است اسلام است یا کفر بواج و نفاق آنقدر
 نفاق ایمان بود و نفاق این عهد نفاق عمل پس حکمت مذکوره در حق منافقین اعمال تا تمام است و الله اعلم و در جمیع
 گفته تمام این حکمت بر دو امر است یکی آنکه هیچ نبی از انبیاء و بعوث بقتال نشده دوم آنکه این سوال مختص است محمد است
 و کلام بر دو امر خواهد آمد و اما اول پس و تعالی موسی علیه السلام را امر بقتال جبارین فرموده است قال اصحابه اهل المقصد
 التي كتب الله لکوالی قوله اذهب انت و ربک فقاتلانا فانها ساقا عدین و این صریح است در آنکه او تعالی ایشان را
 امر بقتال فرموده و معلوم است که آنها اسلام نیاوردند بقتال موسی و در حدیث ابو هریره آمده است رسول الله صلعم
 یقول ان میا من الانبیاء قاتل اهل مدینه حتی اذا کاد ان یفتنما خشی الشمس ان تعرب قتال ایما الشمس انک ما مور و انما
 ما مور عزمتی علیک الاربعت ساعه من النهار فنبهنا الله حتى افتتح المدینه احدثا خرج عبد الرزاق فی المصنف و حکم و صححه
 و این نبی یوشع بن نون بود که با جبارین قتال کرد و ارض مقدسه را فتح نمود و قصه آن در کتب تفسیر و جزآن مذکور است
 و این تمیز جز ما که دیگری را نمی باشد زیرا که رب عالم عالم ما کان و ما یکون است و رسول صلعم با بعض منافقین باز خود
 بود و مدینه بن ایمان را بدان آگاه فرمود و علم بعض را حق تعالی از وی مطوی و مخفی داشت چنانکه فرمود لا تعلموه
 نحن نعلموه و منافقین بعد وفات وی صلعم آمدند و ارجاحت دانستن آنها نیست ببا وی صلعم نمیدانند که اصحاب
 او بعد وی چه احداث کردند چنانکه در حدیث ثابت شده که وی مردم را از حوض خود دفع کند و ایشان را می شناسند
 گوید اصحابی اصحابی پس گفته شود انک تدری ما حدثوا فیقول صحفا حدیث اخرج به البخاری و غیره پیش سیح فانه این
 تمیز باقی نیست مگر برای ملائکه یا آنکه ملائکه علیه السلام نزد قبض روح عب تقی را از عبد شقی می شناسند چه شقی را می گویند
 اخرجوا انفسکم الیوم یخرجون عن اباطون الایة و تقی را میگویند سلام علیکم و اخرجوا الجنة بما کنتم
 تعملون و میگویند یا ایها النفس الطمئنة ارجعی الی ربک الایة و چون معلوم شد که قول حکیم ترمذی

ما هفت بر مدعا نیست و ملاقی کلام علی در معنی است پس اولی وقت از قبیر حکمت است در سوال و جواب بلکه درین گفت
 که این حکمت را او تعالی و رسول او صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم معین فرموده و مقول باد کفش نپرسد و ما
 او قیوم العلم الکلید و ما سید انیم که او تعالی را در جمله افعال او امر و نواهی خود حکمت است و چون ما ترا سید انیم
 لذت آنچه را که گفتند میگویم سبحانه لا اهل لنا الا ما علمت اننا لم نكلمك الا بالحق و الحکیم و قال اهلنا علم ما نلفظ
الذي علم بتعليم الجواب كان يقول للصطف نعلموا + جئتكم فانكم تكلموا + محبت یعنی دلیل و برهان است تمام
 بدان منجور شفتت نبوی بر امت مرحومه است و بیت اشارت است بسوی روایت این شاهین و سنت قال حدیثنا
 عبد الله بن سليمان شاعر و بن عثمان ثنا بقیة بن صفوان ثنی راشد قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انکم تسألون +
 فكانت الانصار قصى المحضر + و من بعد من غلام ذی بصر + اشارت است بسوی تمام حدیث این شاهین
 بلفظ حتی ان كان اهل البيت من الانصار يخرج الرجل منهم الموت فيصونه و الغلام اذا عقل يقولون له اذا سألوك من ربك
 فقل اهدى و ما و یک فقل الاسلام دینی و من نیک فقل محمد صلی الله علیه و آله و سلم نبی یعنی بنا بر شدت اقتنای صلی الله علیه و آله
 انصار محضر و غلام معیر را تعلیم این محبت میکردند و محضر کسی است که موت او حاضر شده و در سیاق جان کشدن است
 و هر چند او را علم این محبت قبل از تعلیم حاصل می بود لیکن تذکیرش میکردند تا قاضی عیاض گفته اسم غلام بر صبی واقع
 می شود از صین تولد در جمیع حالات او تا بلوغ انتهی و تیسر صبی آنست که تنها خورد و بنوشد و استنجا کند و بعضی ایه حدیث
 هفت سال گفته اند زیرا که غالب همین است و مضابط همان است که گذشت و مراد بصر تامل و عقل است و ناظم اشارت بقول
 انصار کرده میگوید تقول اذ ما يسألوك فقل + و لا تكن في الحق ذات لزل + اهدى دینی الاسلام
 محل نبی الامام + یعنی این است آن لفظ که بدان وصیت محضر و غلام میکردند و مناسب است روایت سلفی در
 طيوريات از سهل بن علی که گفت یزید بن هریر را در خواب دیدم بعد موت او و گفتم خدا با تو چه کرد گفت آمدند در قبرین
 و فرشته نطق غلیظ یعنی درشت روخت خود گفتند دین تو چیست و رب تو کدام و نبی تو کسیت من ریش سفید خود را
 گفتم و گفتم چو مر این سخن بگوئید حال آنکه مردم را جواب شاهرو و تا شتا و سال آنم ختم پس هر دو بر قند و گفتند از حرنه
 بن عثمان نوشته گفتم آری گفتند وی عثمان را بیغوض میداشت تو هم او را دشمن گیر گوییم و اینجا دلیل است بر آنکه در قبر
 حساب از بعض عقائد هم میروند از سنت و بدعت استفسار میشود و لا اله الا الله و سنت از جویره بن محمد مقرنی آورده
 یزید بن یارون را در خواب دیدم گفت کبیر و منکر نزد من آمدند و مرا نشانیده پسیدند که من یک و ملائیک پس ریش
 سفید خود را از خاک افشانند گفتم و گفتم مثل من پسیده می شود من یزید بن یارونم و بودم در دنیا شصت سال
 من آنم ختم مردم را پس کی از آن هر دو گفت صدق نم نومه فلما روت علیک بعد الیوم و غیر الاکان و سنت بسند خود
 از محمد بن نصر صالح آورده که گفت پدر من شریفه نماز بر جنازه بود بر هر که می شناخت او را و این شناخت او را پس گفت

ای سبک من حاضر شده و ذری جانزه را چون غنش کردند و کس بدین فرود آمدند یکی برآمد و دیگر باقی ماندند و هر دو خاک
انتهای گفتند ای قوم زنده را بفرستد و فریاد کردند گفتند ای جان خود کسی نیست گفتند شایده اشتباه کرد و او با او بیج بروم و کلمه
ندیم مگر و کس مگر یکی برآمد و دیگری بماند و هر دو از عیان آنجا گشتند که خداستعالی برای من آنچه و بطور علم پس نزد قبر آدم
و در بار سوره های و تبارک خواندم و گفتم ای رب کشف کن مرا آنچه دیده ام که من خایفم بر عقل و دین خود پس بگفت قبر
و بر آواز وی مردی و پشت داده شتاب برگشت گفتم قسم نبودت که استاده شو تا برسم تراوی التقات کر و بار و دم
سوم چنین گفتم پس التقات کرد و گفت تو بنی الصلح هستی گفتم آری گفت مرا نمی شناسی گفتم نه گفت ما و فرشته ایم تو را
رحمت موکل بوده ایم باهل سنت نزد وضع در قبور فرود آمدیم تا که تحتین حجت کنیم ایشان را و فانی شد از من است
الا امر بتلقین المیت بعد دفن این قسم عبارت را تا نظم بجای فعل کتاب می آرد و کما تقدم و تلقین یعنی تقسیم است و آن
مشروع است قبل موت میکن جلال سیوطی ذکرش درینجا کرده و آنکه ذکرش کرده بعد موت است پس برای تکمیل افاده
بذکر اول می پردازیم و میگوئیم که قرطبی در تذکره نوشته یاب تلقین المیت لا اله الا الله اخرج مسلم عن ابی سعید الخدری قال
قال رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم لا اله الا الله و ذکر ابن ابی الدنیاه من زید بن سلم قال قال عثمان بن عفان رضی الله عنه قال
رسول الله صلوات الله علیه و آله و سلم لا اله الا الله فانه ما من عبد تختم له بها عند موته الا كانت زاوية الى الجنة و قال عمر بن
الخطاب حضرت و امواتکم و لتقوهم لا اله الا الله فمهم بیرون مالاترون و ذکر ابو نعیم من حدیث و اثره بن الاسقع عن النبی صلوات
الله علیه و آله و سلم لا اله الا الله و بشروهم بالجنة فان العلم من الرجل تحول عن ذلک و ان الشیطان اقرب الیک من
ابن آدم عند ذلک للمصرع و الذی نفسی بیده لمعاينة ملک الموت اشد من الف ضربة بالسيف و الذی نفسی بیده لا تخرج
نفس عبد من الدنيا حتى يتالم کل عرق منه علی حیاله قال القرطبی غریب من حدیث کقول انتهی که بریم بخاری حدیث تلقین
یا خراج نکرده و در فتح الباری گفته شاید نزد وی چیزی در تلقین بر شتر او ثابت گشته پس گفتا که در چیزی که اهل است
مراد قول بخاری در ترجمه است و من کان آخر قوله لا اله الا الله دخل الجنة زین بن شبر گفته این حدیث بلفظ خود متناوب
کسی است که این کلمه را گفته و مرده یا زنده مانده و چیزی بخاین بلکه گویان شده و خارج از مفهوم است آنکه تکلم کرد بعد
قول این کلمه لیکن وی مستصحب حکم اوست بغير تجدد بلفظ بدان پس اگر عمل سیده کرده است در شیت است و اگر
عمل صلاح نموده است پس اقتضای رحمت الهی عدم فرق میان اسلام لفظی حکم مستصحب است انتی
گویم و دال است برای استصحاب روایت مسلم در صحیح وی از حدیث عثمان از وی مسلم عن مات و هو
یسلم ان لا اله الا الله و دخل الجنة پس اقتضای آنکه در غیب بر علم آن شان مومن است و مثل آن مسلم از
حدیث ابی ذر آورده است قال صلوات الله علیه و آله و سلم لا اله الا الله ثم مات علی ذلک الماد دخل الجنة
و من کلمه از عمر از وی مسلم اخرج کرده انی لا اعلم کلمة ما یقولها عبد حقانی قلبه فمیت الا استدم علی الناس

لا اله الا الله حافظ بن حجر گفته مراد بقول وی لا اله الا الله در توحید و جز آن هر دو کلمه شهادت است پس اشکان تبرک
 ذکر رسالت وارد نشود و زین بن منیر گفته قول لا اله الا الله لقب جبری علی النطق بالشهادتین قرطبی گفته علمای ما
 گفته اند که تلقین با کلمه بونی سنت ابوهریره است مسلمین بر آن عمل کرده اند و این تلقین از برای آنست که آخر کلامش
 لا اله الا الله باشد و خاتمه او بر سعادت گردد و دخل شود بر عموم قول یعنی صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة
 خرج به بود و کاف و مشرک و غیره بیهوده بحق گویم مراد بیتی درین اخبار کسی است که در سیاق موت باشد و ظاهر او امر
 احادیث و خوب کفائی است بر جانشین قرطبی گفته و تا متنبه شود نیست بر چیزی که رفع کرده می شود شیطان بدان میگردد
 وی متعرض حقنر میگردد و عقیده او را فاسد کردن بخوابد چنانکه باید و چون میت ملتمس شد و کیار از او گفت شیطان
 بروی خود نیکنند تا بار دیگر سخن کرده نشود این المبارک گفته میت را تلقین لا اله الا الله میکنند پس اگر آنرا بگوید یا در ایام گذارند
 ابو محمد بن عبدالحق گفته این کلمه از برای آنست که نزد اعاج بیتی خوف تبریم او از کلمه و ضحک و غلبه شیطان است و این سبب
 سو خاتمه میگردد حسن بن علی گفته ابن مبارک گفته تلقین کن مراد یعنی کلمه شهادت و عود کن برین کلمه که کلام دیگر بکنم
 مقصود آنست که ببرد و در دلش جز خدا نباشد و چه در بر قلب است و در عمل قلب نظر میکنند و بدان نجات می شود و اما حکمت
 لسان بدون آنکه ترجمه مافی القلب باشد پس در آن فائده و نزدش هیچ خیر و عائد نیست شیخ گفته گاهی تلقین بزرگ حدیث
 میکنند نزد مردم و عالم چنانکه ابو نعیم ذکر کرده که ابو زرعه در سوق موت بود و نزدش ابو حاتم و محمد بن سلیم و منذر بن شاذان
 و جماعه از علماء بودند حدیث تلقین ایاد کردند و از ابی زرعه استیاء نمودند و گفتند ای یاران بیائید تا ذکر حدیث بکنیم محمد بن سلیم
 گفته انا الضحاک عن ابی مجاز انا ابو عاصم شاعبا عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن ابی عریب و تجاوز کرد و باقی مردم خاموش بودند
 ابو زرعه گفت و وی در سوق است ثنا ابو عاصم عن عبد الحمید بن جعفر عن صالح بن عریب عن کثیر بن مرة الحضری عن جاز
 بن جبیل قال قال رسول الله صلعم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة و فی روایة حرمة الله علی النار و وفات کرد گویم
 این حکایت را ثاری هم بغیر اسناد ذکر کرده و هوانه قال ابو زرعه لا اله الا الله و خرجت روح مع الماء قبل ان یقول دخل
 الجنة و شعبی بر مردی مرین برای عیادت درآمد دید که مردی او را تلقین لا اله الا الله میکند و بروی انگشترش میگفت شعبی
 آن مرد را زخمی کن با او مرین سخن درآمد و گفت تلقین کنی یا کنی من خود این کلمه را نیکنم و ترک نمیدهم بعد این آیه
 خواند و ان مصحح کلمة التقوی و کافوا الحق بها و اهلها شعبی فرمود الحمد لله الذی انجی صاحبنا هذا و جنید رح را
 نزد موت گفتن بگو لا اله الا الله گفت فراموش نکرده ام تا یادش بکنم گویم در ترجمه بعضی صاحبین دیده ام که چون او را در
 سیاق گفته قل لا اله الا الله هر دو چشم خود بکشد و این بیت بخواند **س** و غدا این کرمی عهود با بحمی و وصی
 نسبت العهن حتی اذکر - حافظ شیراز گفته **س** مهر تو در درونم و عشق تو در سرم + با شیر اندر آمده با جان بر شو
 در حدیث ابو جریه آمده قال موت رسول الله صلعم یقول حضرک الموت رجلا فنظرت فی قلبه فلم یجد فیهِ شیئا ففکرت فی قوله

طرف لسانه لاصقا بحکمہ بقول الآله الامم ففعله بحکمة الاخلاص اخبره الطبرانی فی کتاب المعترض و ذکره ابن ابی الدنيا و قرطبی یبني در سو خاندان ذکر کرده
اعاذنا الله تعالی من ذلک و گفته شیطان نزد میت بصورت پدر می آید و میگوید که یهودی بمیر و شیطان می گوید در صورت مادر می آید
و دعوت بسوی موت بر نصرانیت می کند و درین باب حدیثی مرفوع ذکر کرده و گفته عبد الله بن احمد گفته حاضر شدیم نزد پدر خود
احمد بن حنبل وقت احتضار رو دیدیم او را که عرض کرد می شود باز افاقه می یابد و اشاره میکند بدست خود لا تعدوا تعهدوا این اشاره چند بار
کرد پس گفتیم او را ای پدر میت این که ظاهری شود از تو گفت شیطان پیش من استاده است در انگشتان می گزرد و میگوید ای احمد فوت شدی
تو از من و من میگویم لا تعد حتى اموت قرطبی گفته از شیخ خود ابو العباس احمد بن عمر قرطبی پدر اخرا اسکندریه شنیدم که میگفت حاضر شدیم بقرطبی
وقت احتضار برادر شیخ خود احمد بن محمد قرطبی و گفته شد او را که بگو لا اله الا الله پس میگفت لا الا چون بهوش آمد ذکر امینی کردیم گفت تا پیش
من و شیطان از زمین بسیار من می گفت یهودی بمیر که بهترین دین یهودست و دیگری گفت که نصرانی بمیر که بهترین دین نصرانیت
و کنت اقول لها لا لا و قد کتبت بیدستی کتاب الترمذی و النسائی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان یاتی احدکم عند
موتة فیقول له مت یهودی یا مت نصرانی فکان الجواب لهما لا اله الا الله قرطبی گفته کتاب ابی عیسی ترمذی را تفحص کردم و تمام آنرا
شنیدم لیکن برین حدیث واقف نشدم اگر در بعض نسخ موجود باشد پس و تعالی اعلم است و اما کتاب نسائی پس بعضی از شنیدیم و
من بسیاری از آن موجود بود مگر بر حدیث واقف نگردیدم و کتاب نسائی چند نسخه است بحتمل که این حدیث در بعض نسخ موجود
باشد اتقی و اما تلقینی که حافظ جلال الدین ناظم اراده کرده پس آن تلقین بعد دفن میت است بعضی گفته اند که وقت وضع میت
در لحدست بعد ریختن خاک بروی و نزد بعضی قبل انداختن خاک بر میت است در بیت اول اشاره بسوی قول اول کرده در شان

بسوی ثانی و آن قول این است قد امر النبی بالتلقین + من بعد شن للتراب للدفن + وقیل قبل ان یهال

التراب + و ان بعد ثلاثة فندب + ومثله جاء عن الاحصاح + وطلب التثبیت لاستحباب + سید محمد بن
اسمعیل امیر ح گفته که این تلقین ثانی است و تلقینی که پیش ازین ذکر یافته بعد دفن بود و ناظم ذکر اختلاف کرده و گفته که آیا
تلقین بعد احوال میت در لحدست و بعد بند کردن قبر و انداختن خاک بر آن و او را ذکر کرده و آل بر همین معنی است و همین
مقادیر است اول و اما قول ناظم که قبل ان یهال التراب است پس این را نمی دانم و احدی هانمی شناسم که قائل این قول شده باشد
اعنی تلقین میت نزد وضع در لحد قبل انداختن خاک بروی ولیکن سیوطی در اطلاع طویل الباع است شاید او واقف شده باشد
بر آنچه ما واقف نشدیم و اما دلیل این تلقین پس حافظ ابن حجر در تمحیص ذکر کرده که از صلی الله علیه و آله و سلم کان باذافر من دفن
وقف علیه و قال استغفر و الا حکیم و اسأله التثبیت فاته الآن یسأل اخرجه ابو داود و احاکم و البزار عن عثمان قال البزار
لا یروی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا من به الوجه اتقی و این دلیل است برای سؤال تثبیت چنانکه بیاید و اما امر او تلقین در ایستاد
پس ارضی گفته که تلقین میت بعد دفن مستحب است گفته شود یا عبد الله یا ابن امه الله ذکر آن در جنت علیه من الدنیا شاهدان لله
الله الامم و ان محمد رسول الله و ان اجتهت فی کل النارجی من العیث حق و ان السانیه آتیه لا ریب فیها و ان الله یعبث من فی القبور

و انك ضيقت بالهدى يا و بالاسلام دينا و بحمد نبينا و بالقرآن امانا و بالقبلة قبلتنا و بالمسلمين اخوانا و ربه اخبر عن النبي صلى الله عليه و آله
وسلم قال حافظ بن حجر روى الطبراني عن ابي امامة اذا نامت فاصنعوا لي كما امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ان نضع بموتانا
امرنا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فقال اذا مات احد من اخوانكم فسويتم التراب على قبره فليقم احدكم على رأس قبره ثم ليقل يا فلان بن فلانة
فانه يسمعه و لا يجيب ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يستوي قائما ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يقول شذنا يا رحمان الله و لكن لا تشعروا
فليقل اذكر ما خرجت علينا من الدنيا شواوة ان لا اله الا الله ان محمد عبده و رسوله و انك ضيقت بالهدى يا و بالاسلام دينا و بالقرآن امانا فان منكرا
و كبريا ياخذ كل واحد منها بيده و يقول انطلق بنا ما يقعدنا عند من قد لقن حجة فقال جل يا رسول الله فان لم يعرف امره قال من سئل
امر حوى يا فلان بن حوى و بناده صاع و قد قواه الضياء في الاحكام له و اخرجه عبد العزيز في النسائي و الراوى عن ابي امامة سعيد الازدي
يضلم اليه و لكن له شواهد منها ما رواه سعيد بن منصور بن طريق راشد بن سعد حمزة بن حبيب غير ما قالوا اذا سوي على الميت قبره و انصرف
الناس كانوا يستحسنون ان يقال للميت عند قبره يا فلان قل لا اله الا الله قل شهدناك لاله الا الله ثلاث مرات قل بي الله و ديني الاسلام و
نبي محمد ثم يصرق و قال الا ثم قلت لاحد من جنبل هذا الذي يصنعون فان من الميت يقف الرجل و يقول يا فلان بن فلانة قال اريت احدا
يفعل الا اهل الشام حتى مات ابو المغيرة يروى فيه عن ابي بكر بن ابي مرجم عن اشياخهم انهم كانوا يفعلون ما انتهى كلامهم حافظ و بعد من ذكر
چيزي از شواهد کرده و ذکرش بنا بر عدم دلالت ترک کردیم زیرا که در خود قبول شهادت نیست بعده گفته دیگران میگویند که اندک استادان
قبر میت بعد دفن او و کردن دعای ثبات برای میت استقبال وجه او مستحب است بگوید اللهم هذا عبدك و انت اعلم بمتنا و لا تعلم منه الا
خيرا و قد اجلسه للمسلمة اللهم ثبته بالقول الثابت في الآخرة كما ثبتته في الدنيا اللهم ارحمه و احفظه بنينا و لا تضلنا بعده و لا تحرنا بعده و اخرج
سعيد بن منصور عن ابي مسعود قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول على القبر بعد يسوي عليه اللهم انه نزل بك ضاحبا و خلف الدنيا خلف ظهره اللهم
ثبت عند المسلمة منقطة و لا يتكلم في قبره بالاطلاق له به و حكيم ترمذي گفته و قوت بر قبره سوال تثبیت در وقت دفن بدوی برای میت است
بعد نماز زیرا که نماز با جماعه مؤمنین همچو لشکر باشد که بر دروازه بادشاه فرجام آمده شما غاش میکنند و استادان بگویند برای سوال تثبیت
همچو مدد برای لشکر است و این ساعت وقت شغل میت است زیرا که مهول مطلع و سوال فتانین پیش آورده اند می آیند استلال
و اقوال فقهاء درین باب اما اهل حدیث پیش گامش میکنند قبلی هم درینا گفته که هیچ حدیث بلکه عاقل شک نمیکند و اگر الفاظ این
حدیث یعنی حدیث ابي امامة دلالت دارند بر آنکه حدیث مذکور موضوع است مثل قول او يا فلان بن فلانة و اگر نامش نمی شناسد فلان
بن حواگی بدو چنین این لفظ فلان منکر او کبریا یاخذ کلوا حد منها بی صاحبانم و حافظ ابن القیم شرح در کتاب الروح گفته اند حدیث ضعیف
و مثل عن صاحبنا حنيفة و احتج عليه بالعمل انتهى گویم اگر مراد حافظها است که از تخمین نقل کردیم پس این ذکر استحاش نیست بلکه
اخبار کرده با کلامی از اجزای اهل شام نمیکند و شمار و امیش از ابی بکر بن ابی مرجم می کنید و احمد بن حنبل بن سبوی ابو بکر مذکور
کرده و این دلیل تضعیف و برای روایت است زیرا که ابو بکر بن مرجم چنانکه حافظه بی درمیان گفته ضعیف است نزد اهل
حدیث قال ابو بکر بن مرجم العالی المحض همه بکر قبیل کبیر قبیل عمرو قبیل عامر قبیل عبد السلام ضعیف است حدیث سبوی

احوالش کرده و در آخر گفته عن ابی داود و الترمذی و ابن ماجه و غیره که حدیث ابن ابی عمیر
 که در صحیح است بعد از ابن قیم گفته ان حدیث ابی امامه حدیث ضعیف قال لکنه وان لم یثبت فاقصال العمل به فی سائر الامصار و الاخصار
 من غیر تکیه کافی علی العمل به و ما جری العادة قطبان امة طبقت مشارق الارض و مغاربها و هی کما عمل الامم عقولاً و اوفراً معارف
 تطبیق علی مخاطبة من لا یسمع و لا یعقل و لا یستحسین فیکون لا ینکره منها منکر بل ستمه الاول للآخر و یقتدی فی الاخر بالاول یعنی گویم بن قول ابن قیم
 غیر قیم بلکه در غایت ضعف است و جوابش میتوان گفت که اولاً شاخ و شک و انکار نمیکند در آنکه اعظم است در اتباع و اقتدای رسول
 خدا صلوات الله علیها و علی آله و سلم اند و یقین معلوم است که از آنها حرفی واحد نیامده در آنکه آنها تلقین ابوبکر یا عمر یا عثمان یا علی
 رضی الله عنهم کرده باشند و نه احدی ازین خلفاء راشدین مبدین تلقین معتدی بعد از او عمل آورده بلکه ممکن نیست و اندک روایتی درین باب
 انصاری از صحابه بیاید بلکه وی بر غیر غیر استاده شده یا فلان بن فلان گفته باشد یا غیره که اصحابی استاده او را نداده باشند پس قسم بن قیم هم با وجود
 چنین خطای شیخ است فرسان این میدان قابل اتصال عمل در سائر اصناف و مضارست و هم آنکه امام احمد گفته که این عمل جز از اهل شام نزد ابوالنغیر
 از احدی دیده نشد پس عمل سائر اصناف و اصناف یعنی چه حال آنکه قبل وفات ابوالنغیر از عمده فایده های نبوی صلوات الله علیها بسیار گذشته و نشانی
 ازین عمل در آن یافته نشده و اما اصناف پس منحصر شام است و چون ابن قیم هم درین سلسله راه خلاف پایا تا استلالش بر سماع موقی از مخالف
 تمام کرده با آنکه او را حمد مدبران اوله صحیح نام نهفته است پس غیر او از صحابه و انصاف بالکلیه چه رسد قایم الاختیار بغیر او از الکتاب
 و السنة و چون این ماجرا دریافت شد شناخته باشی که مراد جلال سیوطی باقر نبوی صلوات الله علیها تلقین تا آخر هر سه بیت حدیث ابی امامه مذکور است
 و هو کما تراه و آندای هم در کتاب شرح الصدور حدیث مذکور حدیثی دیگر ذکر کرده گو یا عمده درین باب نزد قائلین تلقین همین حدیث است
 یا ضعیف است و در فتح القوی شرح منظومه الهمدی النبوی گفته **والدس فوق القبر لیس یشرح بکلا ولا تلقیه المیتة**
 بعد گفته و اما التلقین قفیه خلاف بین العلماء و تناقض کلام ابن قیم هم فیہ فوج فی الهمدی کونه بدعة و ضعف الحدیث الوارد فیہ در حج فی
 کتاب الراجح کونه مستحسن و الحق المقتضی حمده الله تعالی الی کون ذلک بدعة و هو الاظهر و اطال الکلام فیہ فی کتاب التلذذ فی الالباحث المسدوق
 و قال اما الحدیث المروی فیہ فلا یشک ال المعرفه بالحدیث فی وضعه و رواه سعید بن منصور عن اشهد بن ضمرة عن شایخ لهم من اهل حمص قال سئلت
 مصعبه و اما جعل حدیث اسألوا التثبیت فانه الآن لیسال شایه المذاخلة شهادة فیہ فیکم العدل انتهى و اما ما ذکره ابن قیم من اطلاق التنا
 علی العمل به بلا تکیه فمستوعق و رواه عن احمد بن حنبل انه لم یجد احد فعله غیر ابن شام ظاهر فی عدم اطلاق الهمدی و کذا فی قفیه للاکرافان و ما یسر
 من العلماء دیگران ذلک فی کتبهم و بصیرت چون بگویم بدعة و کل ذلک ظاهر فی وقوفه من عند من فعله و اندک علم استحقاق و شوکانی هم در تریل الما و طار
 اگر چه ذکر حدیث تلقین در کلام اهل علم بر آن کرده لیکن تصریح بجواز یا بدعت بودنش نموده گو یا در ابتداش ترود می داشته است لیکن شک نیست
 که اوله شریعاً تلقین عمل تلقین بر وجهی که شرح شد نیست و عمل بعضی بلاد و قول جمعی از فقها شافعیه و غیره در محو مقام در خور استناد
 نباشد پس اولی عدم جواز است و هر که در علم الهی مقضی به ثبات قول است محتاج تلقین نیست و هر که خلاف است اگر تلقین باشد
 کرده و باید که احدی با آن نشود و این مشکل است آری اگر حدیث و اندک درین معنی بصحت رسد قول بدان واجب گردد و در وجه
 القضا

اختصاص سوال بنده الامت در مسئله قول است کی اختصاصش با این امت دوم عموم سائر ائمه سوم وقف چنانکه تفصیلاً بیان کردیم
 توقف است زیرا که دلیل مسئله توقیفی است اجتهاد و ادیان عقل نیست و دلیل ظاهر بر سوال غیر این است و آورنده و متمم خصوص است
 کما وجه الناظم تبعاً لفظ ابن حجر جمعا الله تعالی خص بنی الله فیما قد ذکره بانه یسأل عنه من قبره ولو یکن ذالذی قبله
 ابان رب العرش فیہ فضله ولو یکن لامه من الامم من قبلنا قط سوال ملتزمه نص علی ذالک کبیر القدر
 الترمذی و ابن عبد البر و آخرون عمومه فی الامم و بعض اهل العلم نحو الموقوف اقم و در حج اشیت بیت سوم را ازین آیات
 ذکر کرده شاید بعض نسخ نبوده باشد در مسئله بر سه قول مختلف اندکما تقدم اول انک سوال است خاص با این امت است حافظ ابن القیم در
 کتاب الروح گفته که قول المخصص را حکیم ترمذی گفته است حکمتش تمیز حدیث از طیب قرار داده و همین قول را ناظم نسبت بسوی ترمذی
 و ابن عبد البر کرده و این ترمذی صاحب نوادر الاصول غیر ترمذی صاحب سنن است ناواقفان فن حدیث نام ترمذی شنیده و احادیث و احادیث
 ضعیفه منکره شاذه را منسوب با وی یافته گمان کنند که در سنن ترمذی است و این جنطای فاحش و جهل قبیح است که راه بسیاری از مدعیان علم
 زود خلیع علم قول دوم که عبد الحق شیبلی و قرطبی گفته اند عموم سوال است با این امت و دیگر ائمه و ابن القیم برای ایشان استدلال بخبری نکرده
 مگر آنچه جواب اول مدعی اختصاص فاده اش میکند قول سوم توقف در تعمیم و تخصیص است حافظ ابن القیم فرموده توقف کرده اند در ان گیران نهم
 ابو عمرو بن عبد البر قال فی حدیث زید بن ثابت عن النبی صلی الله علیه و آله ان قال زیدان هذه الامم تبلی فی قبور ما نهم من یرد فیها علی هذا اللفظ کحل الیقین
 ان یكون هذه الامم حضرت بذاک و هذا امر لا یقطع علیه حتی گویم این نقل مخالف کلام ناظم است چه وی نسبت اختصاص بسوی ابن عبد البر
 کرده مثل ترمذی و ابن القیم گفته که وی قائل بتوقیف است لیکن کلام ابن القیم اقوم است زیرا که وی لفظ ابن عبد البر نقل کرده و گفته که
 این را خاص با این امت میگوید و احتیاج میکند بقوله صلی الله علیه و آله ان قال زیدان هذه الامم تبلی فی قبور ما یقولون فی قبورکم و این
 ظاهر است در اختصاص با این امت و دال بر ان قول ملکین ما کنت تقول فی هذا الرجل الذی بعثت فیکم فیقول المؤمن اشهد ان عبد الله رسول
 و این خاص است بنبی صلی الله علیه و آله و قول صلی الله علیه و آله فی الحدیث الاخر انکم فی تموتون و عنی تسألون انما کنت اقول بتعمیم اندر جواب این ادله گفته اند که دلالت
 بر اختصاص نیست چه مراد بامت در قول و صلی الله علیه و آله ان هذه الامم جماعت مردم است کما قال تعالی و ما من جابه فی الارض الا ظرطیر یجناب
 الا اصحابنا لکونهم من جنس حیوان سبی بامت است و در حدیث آمده لولا ان الکتاب امه من الامم لامرت بقتلها و در حدیث حراق غله
 احرق امت من الامم تسبح و اگر مراد امتی است که در ان سعوت شده پس حدیث آنچه نفی سوال غیر این است از ائم کند موجود نیست بلکه ذکرش اخبار است
 بمسئول بودن ایشان و بآنکه این سوال مختص بین قبلم نیست بنا بر فضل و شرف این امت بر ائمه و همچنین قوله صلی الله علیه و آله انکم و قول ملکین اخبار است
 است را با متقانتش در قبور و ظاهر آنست که حال هر شی با امت خود همچنین است و ائم آنها معذب می شوند و قبور بعد سوال واقامت محبت
 بر آنها چنانکه معذب شوند و آخرت بعد سوال واقامت محبت است و بعد از ناظم گفته سوال من علم یدون المصلوب من بفرقت اجزای
 و اکثر السبعون یقتل و الغرق و یسئل المطر و المصلوب و المبحی عن حیوینة محجوب اذ لو رایناه مقام
 لانها الاصل الذی قد عقدنا من فضا ایمان علی الامم بالغیب عاشر من احکام سوال عام است هر دو کتا بر هر صفت

که بگوید بطرح یا غرق یا القادری یا اکل سبل یا تخطف طیر بنا بر عموم اوله سوال و اما حجاب می از رویت در متعلق
 امور بدین نوع را بر یگانگان محقق نوشته است اما از آن بیخ شئی را از احوال موقتی شایده نمیکند پس اگر استراحت را قائم و کجند یا قیام
 و رقیب به پیغم صل اعلم که طبعی علم بر زرع و احوال موقتی از ماست باطل گردد و وجه مقتضای حکمت الهی آنست که این همه جزئیات
 از ارباب ما مطوی باشد بجهت آنکه از احوال آخرت است و ایمان بدان بطور غیب واجب و چون ایمان به نبی سائر اعمال
 لهذا مثل اصل کرده و آن در گویند است غیب شهادت و ایمان بغیب افضل است قال تعالی ما دجاله منسین
 الذین یؤمنون بالغیب یعنی عقاید اصل آنست که عهد بدان در عالم ذر گرفته شد و فرض واجب خدا را گویند می
 لانه معالجه و حد و و انا هم یعنی خلق است و احدی گفته قال البیت الانام علی ظهر الارض من جمیع الخلق و در کره وضعها
 للانام ابن عباس گفته هم الناس و مجاهد وقتاده و ضحاک گفته هم الخلق و عطاء گفته جمیع الخلق و احدی گفته هذه الاقوال
 تدل علی ان المراد کل ذی روح و هو قول الشعبي و قال الحسن اوج الناس و این قول مناسب کلام ناظم است زیرا که محل
 تکلیف است و با جمله ناظم در شرح صدور و غیره و در غیر این از قاضی ابوبکر بن العزلی آورده ان من لم یؤمن من الاموات بتجلی
 السؤال و العذاب و بحسب الله تعالی البصائر المكلفین عن ذکاب کما جبهنا عن روية الملائكة و الشياطين و تروا حیاة الی المصاویب
 و نحن الا شعرب کما انما تحسب المعنی علیه حیثا کذاک یضیق علیه بحو کسبیه القبول الاستکثار شیئا من ذکاب یخرج الایمان قلبه
 و انا هم المحرمین گفته و لیس هذا با بعد من الذی الذی انما جبهنا الله تعالی من مسلب و مم و شهود هم علی انفسهم و کذاک من تفرقت
 اجزائه یعنی در حیاة فی بعض اجزائه او تجمیعها و قد شاع فی بعضی معانی و بحسب حکمة اخفاء عذاب القبور و احوالها بقوله لولا
 ان لا تراه الا بمعکة و نحوه انتهى و قد تواترت المناجات الصادقة اکثره بشی من احوال الموقی ذکرنا این تعلیم فی کتاب
 الریح و غیره فی غیره قال فی جمیع تشکیلات اعلم ان الله تعالی لما طوی امور کما ان القبور عن المشاهدة للعذب منهم و المنعم
 جعل بعض عباده اخفاء ما علی احوالهم فی المنام و شاید تم لامور صادقة عند الانام بحیث انه قد خص تعالی ربنا و امرأة
 بذک و تفسیر معروفه باتیان الموقی فی مشامنا و تانی عنه باخبار یصد قما قرابته و من کان یلاسه و قد یسل بعض قرابة
 المسیت مرید الاحیاء الی من یبصر من الاموات ان عرف باتیان باخبار الموقی و یبلغ عنه ما یوسی به المیه یا بی بجوابه و قد
 خبرنا ان الله یبصر من غیر الناس بوقوع ذکاب حتی صارت یبصیرا بکثرة و قوله و یسمون من یاتی الموقی بالسفل و السفلة
 و کانهم شفقوه من یاتی الارض السفلی التي یرفن فیها الاموات انتهى و چون حیات میت و سوال او در قبر متقرر شد
 این معلم فتاوت کرد و در آنکه عود حیات در جمیع بدن می شود و بعضی آن و این در حق کسی است که اجزای او متفرق
 شده که غیر این ظاهر بیخ اشارت کرده و بسوی این خلاص و قول خود و بخلاق الله الحیاة فی الذی ب تفرقت
 اجزای او و بعضی ذی شریحه السؤال من غیره من نص علیه ذال امام الحرمین و قد حل
 فی ذلک من الجوزی فی ذلک خلاص من شری النقول و فقبل ان کل جزء یجمع و قبل بحیثی من جزیه

يسمع باوجزء قلب او و دماغ حلا و قبيل بل في كل عضو حلا + روح له حينئذ على حدة + فخذ
 من اهب معدوده + يعني خلق حيات و در هر جزو و عضو ميت متفرق الاجزاي شوو يا در بعض اجزاء و اعضاي او
 و بر ثانی اختلاف است که عود حيات در کدام جزوی باشد و در دل يا در دماغ يا در هر عضو که محل روح بود علی او حلا و نظر او
 و چون اين اقوال معلوم شد پس روح مقبور عود میکند در قبر بنا بر قيام دليل بر آن چه وی بعد عود روح برخاسته در قبر می
 نشیند
 کما نصت به الاحاديث النبويه و تو ابرت الاخبار النبويه بذاک و تعداد روایات این احادیث از صحابه رضوان الله تعالی
 عليهم نزدیک بهفتاد کس میرسد که مقدم و احادیث جمیع صحابه که ذکرشان پیشتر گذشته متفق اند بر زنده شدن روح
 در قبر و نشستن او در آن تا آنکه در حدیث جابر بن عبد الله آمده که قال رسول الله صلعم انه اذا دخل الميت قبره مثلت له الشمس
 عند غروبها فيجلس مسح عينيه يقول دعوني اصلي اخرجه انا حبه و ابن ابی الدنيا و این احادیث را سیوطی در شرح مصدق
 سوق کرده و در بعض روایت معتقد جنت برای مومن و مقعد نار برای غیر مومن مذکور است و مومن میگوید بگذار مرا
 تا بروم بسوی اهل خود و بشارت دهم ایشانرا و اشک نیست که این حال کسی است که حیات حقیقه و روح صلیه بسوی
 او عود کرده چنانکه بود مگر آنکه این اعاده بعض روح یا همه روح است که در بعض بدن حلول میکند و عذاب قبر و ضرب کافر
 و منافق بمطراق یا مرزب حدید معلوم است و این عذاب جز بر بدنی نمی باشد که در آن روح است و ناظم در شرح الصدور
 از حافظ ابن حجر سرج نقل کرده که ان الروح تحمل فی النصف الاعلی من الميت انتهى اما اوله چنانکه ذکر کردیم دلیل اند بر جلوس
 در همه بدن و حدیث بر این عازب جمیع احادیث احوال موتی است و در آن تصریح است بآنکه ملائکه منکر و منکریت را می نشانند
 و سوال میکنند و این ظاهر در حیات اوست چنانکه بود و ظاهر کلام ناظم نیز همین است که این خلاف در حق کسی است که
 اجزایش متفرق گردیده نه در باره کسی که بر حال خود باقی است و احادیث متقدمه درین باب همه در حیات غیر متفرق
 الاجزاء است لیکن غیر منحنی است که باب اخبار از احوال موتی امری است که نیست راه بسوی معرفتش مگر از سمع عقل
 را جمالی در آن نباشد پس کسیکه قائل است بحیات قلب یا دماغ یا غیر این هر دو از میت متفرق الاجزاء و وی دلیل ندارد
 که در خور این تقسیم باشد لاجرم او خالص زیر عموم احادیث حیات میت اولی است زیرا که تخصیص در میان نیست یا اولی
 وقت است و سپردن علمش بخدا عزوجل بعد از ناظم از موتی متفرق الاجزاء بعض اموات را خاص کرده و گفته
 من تاكل السباع والاطيارد فيسأل حين يحصل القرار في جو فها صر غير ما عجز نص عليه هكذا
 البين لار + یعنی این مجاز نیست بلکه حقیقت است زیرا که او تعالی قادر است بر هر ممکن و عدل بسوی مجاز جز نزد خدا
 حقیقت نباشد و نیست تعذر در اینجا بلکه ممکن است هر که او را ایمان ملکه باشد وی هرگز در چیزی از نیتاشک کند و نیز از
 درین بیت یکی از علما خصیه است در فتاوی خود گفته السؤال فيما يستقر فيه الميت حتى لو اكل السبع فالسؤال في بطنه
 و این تخصیص برای بعض متفرق الاجزاء که ماکول طهور و سباع باشد علامه محمد بن اسمعیل امیر مکه گفته و او

باخصص نذر من بین تفرقت اجزای اوه ثم یقال جزاوه قد تفرقت فی حوسل الطیر و بطون السباع قبل الدوازه فی کل جزیه حیث
 یستقر فمذا یودی الی انه یسأل کل عضو و بعضه و هو خلاف ما قام الدلیل علیه وان راوا شاذلا کلام طائر واحد و وسیع و
 وان بذراوان تفرقت اجزایه فی کل باکله لکنه لما اجتمع فی بطنه صار له قبر فمذا الایتم لانه انما یاکله و فعات و ینجیح الذبحة الاولی
 من بطنه ثم یاکل غیره فلا تستقر اجزایه فی البطن جمیعا فالظاهر ان هذا القسم من جمله ما تفرقت اجزایه حکم حکم و یمکن ان یرید
 هذا القائل ان الذی تفرقت اجزایه یسأل البحر الذی قیل ان یسأل منه من یافع و قلب بعد استقراره فی بطون الطیر
 و السباع و من بتابوت و شبه جملا + مدایم لیکما ینقل + فلذ لا یسئل ما لویذ فی کذا الذی لایله
 بنص بین + یعنی بزرا ضعیفی ذکر کرده که ان من یقی فی نحو تابوت ایاما وان طالت لاجل ان یقتل الی موضع یرفن فیه لانه لایله
 بالم یدفن ابدان القمل الناظم عنه فی شرح الصدور پس مراد بقول او نش بین نه آنتست که بزرا ضعیفی از کتاب سنت درین حکم آورده
 بلکه معنی او آنتست که وی برین حکم از کلام خود نفس کرده و اما دلیلش پس گویا ظواهر احادیث است بلفظ اذا دفن الميت یعنی شش
 تعلیق حکم بر دفن کرده مگر آنکه قول او و یسال الغریق فی البحار + حین ینحس نص نیکساری + مخصوص است
 و گویا که تخصیصش از برای آن کرده که وی مدفون نیست نخل کسی که در چو تابوت باشد در جمع تشیت افاده کرده و لایله
 ان الوقت فی هذه الاشياء اقرب و ارجاع تفاصيلها الی عالم الغیب و الشهادة اصوب انتهى من خص بعد السؤال
 ابو القاسم سعودی در کتاب الروح گفته و رد فی الاخبار الصحاح ان بعض الموتی لا تنالهم فتنة القبر و لایا یتیم الفتانان ذلک
 علی اوجه مضاف الی عمل و مضاف الی حال و مضاف الی حال بلا نزل بالموت و مضاف الی زمان انتهى قلت و هم سبعة
 و فی التذکره للقرطبی خمسة قال الناظم و استثنی جمعا ما له سوال بخصیصة من بهما للفضل + مفضل
 برون مفضل از افضال است و سمع باین لفظ وارد نشده بلکه بلفظ ذی الفضل آمده و اشعریه و اهل سنت اطلاق چنین
 که سمع بدان وارد نشده بروی عزوجل جائز ندارد نکما هو معروف فی اصولهم الاول الشهد ای من یقتل
 نص النبیه انه لایسئل بنسائی از راشد بن سعد از مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورده که
 گفت ان رجلا قال یا رسول الله یا ابالمؤمنین یفتنون فی قبورهم الا الشهد قال کنی ببارقة السیوف علی راسه فقتله من
 لقی العدو فصریح یقتل او یغلب لم یفتن فی قبره و شذذ طبری تذکره
 گفته یعنی اگر درین مقتولین نفاق می بود و نزول التقادرحین و برقی سیوف فرامیکردند چه شان متناقض بختن و جن
 کردن نزد قتال است و شان مومن بذل نفس و تسلیم او بنخدا و حمیت و تعصب بر کله روی است و این نظر صدق باقی الضمیر
 اوست چه برای حرب و قتل یا ز گذشته و داد و دلاوری در راه خدا و اوه پس عاده سوال بروی در قبر چه باشد که ایام
 الترمذی و عن المقدم بن معذیکرب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من خصال یفتن فی اول دفن و یری
 مقعد من الجنة و یجار من عذاب القبر و یأمن من الضرغ الاکبر و یوضع علی راسه تاج الوقار و الیاقوتة منه خیر من الینبیا

وما فیما ویزوج اثنتین سبعین زوجة من الحور العین لیضع فی سبعین من قاریه اخرجه ابن ماجه والترمذی وغیرہما
الترمذی حدیث حسن غریب وقال ابن ماجه یغفر له من اول دفعة من سه ویحلی حلیة الایمان بدل قوله ویوضع غلی
ساج الوقار قرطبی گفته واقع در جمیع نسخ ترمذی و ابن ماجه است خصال است حال آنکه در متن سبع خصال آمده و بر لفظ
ابن ماجه ویحلی حلیة الایمان هشت خصلت می شود و ابو بکر احمد بن سلیمان بسند خود از مقدم همچنین روایت کرده قال قال
رسول الله صلوات الله علیه عند ما نزلت خصال انتهى بقولنا ظم اعمی من یقتل شاریت است با آنکه این فضیلت مختص کسیست
که کشته شده در راه خدا نه غیر او اگر چه یک کس باشد و اگر چه قتال جائز بود مثل قتال بغااة و سیت فرق در آنکه مقتول نکو
مرو باشد یا زن آزاد بود یا یتیم مکلف باشد یا خواه اهل حرب بود ندیا اهل ردت یا ذمه یا قتل الطریق و نحو آن
و خواه کافر یا او را بکشند یا مسلم او را و بر گشته بلاکش کند سلاح مسلمی گیر بطور خطا بروی برسد یا در غلای بقتید یا او را
یا فغانی یا مسلمانی باغی او را بکش یا استعانت کند بوی اهل حرب یا بعض حربیان و حال آنکه اینها بکشند یا کافر
بطریق صبر ناک سازد یا در معرکه افتاده یا فتنه شود دیگر بروی اثری از خون نبوی چه ظاهر است که سبب قتال مقتول شده
کما جزم بالرافعی و انووی و این چنین کس شهید است غناش نمیند و نماز جنازه اش نگذارند و وی علی شهادت
چه شهید دنیا و آخرت هر دو است و اما هر که بعد از تعذات قتال بنا بر جرحی که با او رسیده است میرود و در میان استقرار
وجود بود و آنکس از نظر احوال شهید است خواه در زمان حیاتش در آنکه در وقتیکه این امرت مشا به موت سبب گرت
آری اگر چه قتال منقضی شد و در خروج حرکت مبروح است وی شهید باشد یا بجزیمه در حیاتش متوفی است پس شهید است
و شهید است کسی که شهید دنیا و آخرت و بسوسن قاتل الکفار الاعلا بکلمة الله تعالی و در شهید آخرت فقط و آن نمی
چند کس هستند و تفصیل شان آمدنی است انشاء الله تعالی سوم شهید دنیا و شهید آخرت و وی کسیست که از باطنیت
تحتاک کرده و لاجول و لاقوة الا بالله و نتوان گفت که غسل و صلوة بر نبی جائز است با آنکه انحصار از شهید است و شهید
جائز نیست زیرا که نبوت تنبیه اعلی است با کتساب دست بهرزه و شهادت امر کسیست اما از ان ترغیب او داده
شافعی در ام گفته جاءت الاخبار کانهما عیان من وجود ستواتة ان الطبیح الملم لم یصل علی قتل احد و ما روی انه کبر علی شهید
سبعین کبیره لایع و قد کان یغی من عارض بذاک هذه الاحادیث ان یسبحی علی نفسه قال و اما حدیث عثمان بن عفان و قد
نفس ریش ان زک بعد ثمان سنین یعنی و المخالفة لبقول لا یصل علی القبر و اطاعت المدة قال فکانه صلوات الله علیه و انهم
صین علم قرب اجله بود عالم و لا یدل ذلک علی نسخ احکام الثابتات فی کتوبهم تفصیل احکام مختصه باشد و در روایتی شرح
در بیه و سکا انتقام شریع بود عالم کرده ایم این موضع ذکر آن خصائص نیست بن شافعی و ابن ماجه قال انما ظم
و کوا امام راسخ قد وافی به و لم یجک به رجلا خلافاً لکن حکم الخلف به ایسج و فی روانه من
حکایتی استول و مراد است که اکثر علماء قائل اند با آنکه شهید مسئول نمی شود بنا بر او صحیح یا ضعیف و جزولی در این